

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب در علم آقایی ۲ - لبیب الحیب

مؤلف

موضوع

شماره ثبت کتاب

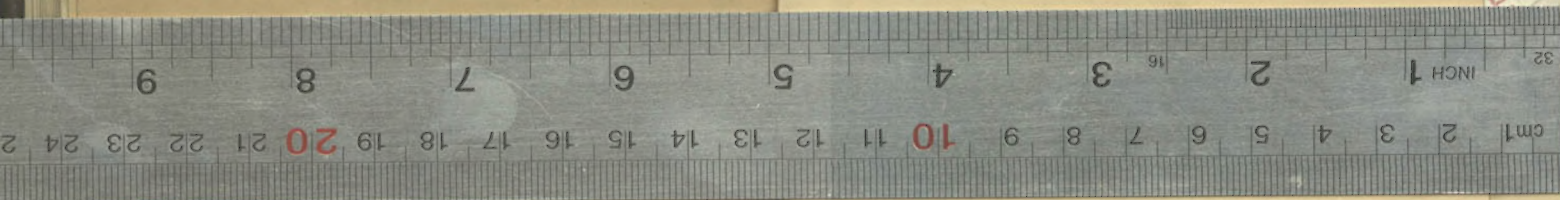
۴۱۹۲۵

۸۲۹۲

۱۳۲۳

۱۳۲۳

44.5m 356
18-14



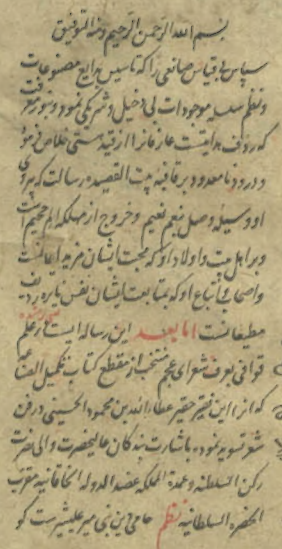
چاشنی بار خرد او ملک
 درشت او دشمنان او
 رزقانی خوشنود و دوست
 این کف بین فلسفه و فک
 بین کعبه نال نال
 آید نماز زود و در کعبه
 شش و پنج معید میدان



چاشنی بار خرد او ملک
 درشت او دشمنان او
 رزقانی خوشنود و دوست
 این کف بین فلسفه و فک
 بین کعبه نال نال
 آید نماز زود و در کعبه
 شش و پنج معید میدان

در علم و ادب
 ۱۳۰۵
 ۵۱۹۵

۱۳۰۵
 ۵۱۹۵

[illegible]

در فصل بیست و نهم از در خصال بی مثال
 در صفقه و رحمت او کی توان شرح کرد
 در شکر و عز و اقبالش زبانم بسته لال
 ما بود ممکن خروج مهر اراج فلک
 ما و بار آفتاب دولت او بی زوال
 ایند الله تعالی ظلال دولت و معدنه علی رؤس الامام
 و نه ظله و عز او بی یوم القیام و این رساله شملت
 بر نه حرف بعد و حرف قافیه **حرف اول**
 در تعریف قافیه **حرف دوم** در تداعی و حرف قافیه
 و بیان حرف روی و حرفی که پیش از نه حرف
حرف سوم در بیان حرفی که بعد از نه حرف
 در بیان حکاکت قافیه **حرف چهارم** در بیان انواع و صفات
 این انواع و العایب قافیه با عیاب این اوصاف
 در بیان انواع قافیه با عیاب تقطیع **حرف پنجم** در بیان
 عیوب قافیه قافیه **حرف ششم** در بیان عیوب غیر قافیه
 در تحقیق قافیه و بیت **حرف اول**

حرف در تحقیق قایم در ایف حرف اول
در تالیف قایم در انکه قایم عبارت از مجموع
آنچه که ارباب لغت استعمال در الفاظ مختلف بحسب
لفظ و معنی یا بحسب لفظ شما بحسب معنی شما که آن
الفاظ واقع شوند باشند در او آخر هر مایه یا

در تزیین قایم بد آنکه فایه ماست از مجموع
آنچه که با ما به سر است حال در الفاظ مختلفه بحسب
نقطه معنی یک لفظ نهما بحسب معنی که مان
الفاظ واقع شده باشند و آخر معرفت با اینها
که اندر آتش

[illegible][illegible]

ازین تکیه که بر روی چشم
حروف را روی سازه در چند بیت و آن چهار حرف است
یک که اگر در عین بیت باشد یک که اگر در
کسی که در عین بیت باشد یک که اگر در
بیت باشد یک که اگر در بیت باشد
اما که اولی است که زیاده از یکبار روی سازه
و اگر سازه باری زیاده یک که زیاده و اگر با یک حرف
از آن تکلف نمیکردن حرف سازه و حقیقت از وسط
که که شاعر از آن تکلف حرف آخرین اصلی سازه
قسم اول فاده حرف را در فاقیه صریح دوم این بیت
بند **پیت** و لم شرف و چون از یاد لغت دهه ترم
چرا جهای هر از اوست خویش کن هر هم و اما قسم
دوم سازه میم در فاقیه صریح دوم این بیت بند
پیت بر قیاس بیت بوسه و میم در فاقیه
میر و هم زین شعر تکی چشم را بر هم و هم و هم
فاقیه دوم را یک که می توان آورد اگر زیاده یک بار از
عین فاقیه است و بعد از آن که روی در توانی و است
یعنی یک که در هر توانی روی یک که فاقیه و غیر بنام
و صاحب معیار الاشار روی را بد و هم که روی
منور روی خود است که ساقه که در روی و روی

ازین تکیه که بر روی چشم
حروف را روی سازه در چند بیت و آن چهار حرف است
یک که اگر در عین بیت باشد یک که اگر در
کسی که در عین بیت باشد یک که اگر در
بیت باشد یک که اگر در بیت باشد
اما که اولی است که زیاده از یکبار روی سازه
و اگر سازه باری زیاده یک که زیاده و اگر با یک حرف
از آن تکلف نمیکردن حرف سازه و حقیقت از وسط
که که شاعر از آن تکلف حرف آخرین اصلی سازه
قسم اول فاده حرف را در فاقیه صریح دوم این بیت
بند **پیت** و لم شرف و چون از یاد لغت دهه ترم
چرا جهای هر از اوست خویش کن هر هم و اما قسم
دوم سازه میم در فاقیه صریح دوم این بیت بند
پیت بر قیاس بیت بوسه و میم در فاقیه
میر و هم زین شعر تکی چشم را بر هم و هم و هم
فاقیه دوم را یک که می توان آورد اگر زیاده یک بار از
عین فاقیه است و بعد از آن که روی در توانی و است
یعنی یک که در هر توانی روی یک که فاقیه و غیر بنام
و صاحب معیار الاشار روی را بد و هم که روی
منور روی خود است که ساقه که در روی و روی

در بحث روف بین خواهد شد و گفته اند که روی را
از روی گرفته اند و در وادعه رستی است که در آن
یار بر شتر بنده و چون بنای ایات بر توانیست
و بنا می توانی برین حرف یکبار من حرف ایات بر هم
چون شود پس او را بر و اشیه کرده اند و برای او نامی از
استفاق کرده اند و می توان گفت که روی یعنی بر هم بنده
آه و چون که بر هم بنده و می توان گفت که برای او نامی از
یک که هر چه می کند این حرف نیز ایات شری را که در
شتر است یک که هر چه می کند پس او را بر میسل شیه
بدان شخص روی نام کرده اند **قسم دوم** چهار رست
از آن که یک حرف متحرک و سطر باشد میان او و روی
چنانکه درین بیت بند **پیت** نام دوم در امان خوشی فاقیه
بجز خیل خیاش یکبار و او را که شتر رعایت نکند
او را در توانی واجب نمیدانند یک که ستم می نامند
مثل دل را با حاصل فاقیه می نامند و تا میس در لغت
بیاد و انگندن است و چون بیاد و حرف فاقیه این
حرف و هم حرف که پیش از دست از جمله حرف
فاقیه نیست او را تا میس نام نهاده اند و هر فاقیه
که شتم است بر تا میس از او سسته می گویند
و بهر تظلم است **و خیل** عبارت از آن حرف

ازین تکیه که بر روی چشم
حروف را روی سازه در چند بیت و آن چهار حرف است
یک که اگر در عین بیت باشد یک که اگر در
کسی که در عین بیت باشد یک که اگر در
بیت باشد یک که اگر در بیت باشد
اما که اولی است که زیاده از یکبار روی سازه
و اگر سازه باری زیاده یک که زیاده و اگر با یک حرف
از آن تکلف نمیکردن حرف سازه و حقیقت از وسط
که که شاعر از آن تکلف حرف آخرین اصلی سازه
قسم اول فاده حرف را در فاقیه صریح دوم این بیت
بند **پیت** و لم شرف و چون از یاد لغت دهه ترم
چرا جهای هر از اوست خویش کن هر هم و اما قسم
دوم سازه میم در فاقیه صریح دوم این بیت بند
پیت بر قیاس بیت بوسه و میم در فاقیه
میر و هم زین شعر تکی چشم را بر هم و هم و هم
فاقیه دوم را یک که می توان آورد اگر زیاده یک بار از
عین فاقیه است و بعد از آن که روی در توانی و است
یعنی یک که در هر توانی روی یک که فاقیه و غیر بنام
و صاحب معیار الاشار روی را بد و هم که روی
منور روی خود است که ساقه که در روی و روی

ازین تکیه که بر روی چشم
حروف را روی سازه در چند بیت و آن چهار حرف است
یک که اگر در عین بیت باشد یک که اگر در
کسی که در عین بیت باشد یک که اگر در
بیت باشد یک که اگر در بیت باشد
اما که اولی است که زیاده از یکبار روی سازه
و اگر سازه باری زیاده یک که زیاده و اگر با یک حرف
از آن تکلف نمیکردن حرف سازه و حقیقت از وسط
که که شاعر از آن تکلف حرف آخرین اصلی سازه
قسم اول فاده حرف را در فاقیه صریح دوم این بیت
بند **پیت** و لم شرف و چون از یاد لغت دهه ترم
چرا جهای هر از اوست خویش کن هر هم و اما قسم
دوم سازه میم در فاقیه صریح دوم این بیت بند
پیت بر قیاس بیت بوسه و میم در فاقیه
میر و هم زین شعر تکی چشم را بر هم و هم و هم
فاقیه دوم را یک که می توان آورد اگر زیاده یک بار از
عین فاقیه است و بعد از آن که روی در توانی و است
یعنی یک که در هر توانی روی یک که فاقیه و غیر بنام
و صاحب معیار الاشار روی را بد و هم که روی
منور روی خود است که ساقه که در روی و روی

متحرکه که واسطه باشد میان تائیس و روی مانند او در
 لفظها و رویا و در بیت مکرر پیش جمهور شعر اعراب
 مکرر را بخوبی مخصوصه و تفاوتی با لازمیست و مثل احوال را با
 واصل فایده بسیار ناما اگر عادت نیست مستحسن است
 و در حیل از لغت بیاندازه است و این حرف و ایران
 جهت و حیل کم کرده اند که بیا تائیس و روی در احوال که
 اول و آخر حرف اصلی فایده و لطیفه که رعایت مکرر
 تائیس را فوایدی فایده و واجب میدانند و رعایت
 مکرر و حیل را واجب میدانند و حیل را حیل از اسم نهاده
 بجهت احوال است میان و حرف که رعایت مکرر آنها
 در تفاوتی واجبست و رعایت مکرر او واجب نیست **مختصر**
در تکرار قول مشهور عبارتست از الف و و او سکن
 فاعیل مضموم و یای ساکن فاعیل مکرر که پیش از روی
 قع شده باشد نشانی واسطه سخن و این بدو نوع واقع
 میشود نوع اول که هیچ حرف واسطه باشد چنانکه در
 ایات نه **نظم** خسرو فرغانه در کشورستان
 شاه اوافلج بر عیال کرمان **نظم** انا الهای زادل بر خون
 اودال اشخ **نظم** بر تیرم یاجمن
 چون چلکشت **نظم** یاجمن آن یاجمن نیاید
 بهر او بس **نظم** یاجمن از زمین آید یون

[illegible]

چنانچه ای می خواند از این کتاب
که این است گفته بود روزی شام
داوودی بود چون نظام الملک را می
فرمودی بپوشانید و نه خفا که
هزاره معجز اول گفتند بر او
و نه دیدم سست نیت بر آن
شده

که اشباع مکرر باشد مانند رود و بید و باقیان جمع
 میان با معرف و مجهول باشد شیر و شیر و شیر و شیر
 بجهت آنکه با مجهول بدان مانده در اصل الف بود باشد
 و بواسطه امله باشد و لهذا با مجهول را با کلمات
 عربی که امله آن در زبان فارسی مشهور باشد فایده بسیار
 ساخت چنانکه حکیم انوری ساخته **تقسیم**
 تمامه و مبروم این در دو راجب دارد
 فی دیه خوابه از فی دل شک دارد
 و جمع میان دو معرف و مجهول مانند نور و شیر و کثیر
 شیرای مضاعفین جایز باشد از آنکه حضرت استادی
 محمدوی خمسة فرجایی صاده تعالی ملا الفبا بدو است
 مطلق فرموده اند که احسن یکی واحد است که معرف و
 و مجهول را در یک شعر جمع نموده و آنکه در شعر ایشان
 جمع میان دو مجهول و معرف واقع شده که
 من تهنا خوانم این خوان شهر اشتراب را
 کیست در شعر آنکه خوانان نیست روی خود ترا
 غالباً بر آنست که ظاهر کرده که غلط مطلق نیست
 اما آنکه در سلسله الدیاسه برین بیت که **بیت** ای هر رفته
 درجه کار بر زاب آن فکر گشته و باین جمع کرده
 میان بای معرف و مجهول ماکه خود بر کمال اسمعیل

این را در کتب عربی
 بهر شش معنای
 شده

اخر ارض فرموده اند که جمع کرده درین بیت
 با دل کفتم که ماری ای دل نیکی
 کز من دوری بیا من نزدیکی
 وجه آن برین ظاهر نیست و بهر آنکه در حرکت ماقبل
 الف بر ف غیرتیر است و از اعتبار زکده آنچه
 در بخوان و بدان که فخر ماقبل الف در کمال اول بی از
 ضمه دارد و در کمال آخر نه دارد اما اگر عادت کنند که
 در توانی آن تغییر نباشد هر اینه مستحسن خواهد بود و
 صاحب معیار الاشاره در ف زاید را چون باروی
 جمع شود داخل روی ده شده و گفته که بعرف شعرای علم
 مجمع را روی مضاعف نام است و رد ف در لغت
 چیز را گویند که در بی چیزی دیگر باشد و چون فخر در حرف
 فایده اول را بر رویست چه واحد است نسبت به باقی
 حرف فایده پس رد ف که ماقبل اوست در نقطه یحیی که ماکه خود را در حق
 در عا خطه در بی او باشد پس او را برین ملاحظه رد ف
 ناح کرده اند **تجدید** معرفت ساکن غیر رد ف که
 پیش از ردی باشد بی واسطه چنانکه درین بیت دیده
بیت میروم برین شهر از جو رتو با صده سوز دارد
 زاده خوانده دل یار و محمدم آه مسرور
 و گفته اند این حرف در لفظ فارسی از ده پیشتر نیست

این بیت را در کتب عربی
 بهر شش معنای
 شده

اصل در حرف فایده روی است
 بهر آنکه در فایده ای حرف روی
 بهر آنکه در فایده یحیی که ماکه خود را در حق
 میتوانست حکم کند که در شش

شده و در لفظ عربی بسیار است **نظم**
 بوده و لفظ عربی نیز در لفظ عربی که باشد کثیر
 بود و با و جارا و زائین و کاف و نون و یاء و کاف
 و اش و هم بر تفتین و پستینه که تکلف و لطم آورد
 شده جمع است **نظم** ابرویست و در دوزم و دست
 نیز و گفت و بند و کلمه و خوش **نظم** اما ایشان از ل
 نیک و پوش غافل شده اند و رعایت نکات حرف قید در
 قوانی خواه الفاظ فارسی باشد و خواه عربی واجبست
 و اختلاف آن عارض نیست مگر در صورت یکی تا فیه
 و این هنگام مناسبست که قید خرج رعایت نشد
 تا قیج آن که نماید چنانچه شیخ مصحح الدین سعدی
نظم چه چه و چه شام و چه بر و چه بجز
 بهر و سبب و شیر از شیر و چنانکه فردی کرده
 بنام خداوند تعالی و می خداوند را و خداوند را
 و صاحب بسیار الاشعار قید را داخل ردیف داشته
 و ردیف را بعد از شوالی هم عبارت داشته از حرفی
 ساکن که پیش روی باشد بی واسطه خواه مد و خواه غیر
 مد و قید در لغت نیست و چون غیر حرف قید را
 و رعایت نکات را آن در قوانی لازمست مگر بوقت قید
 پس که مانند است قاید را پس او را بر سبیل تشبیه قید

و این قید را
 و تشبیه

نام

نام کرده اند **نظم** در میان حرفی که
 از رویست و آن چهارست وصل و خرج و ج و ج
 و ناز و **نظم** عارضت از روی که روی بود و ناز
 شهر را از یک باشد و نیم درین نده **نظم**
 رفت آتش و خرابیت ز خیران کارم
 طاقم طاق شد از خلق چه بهمان دارم
 و خواه غیر مشهور از یک باشد و درین پست نده
نظم اگر آرم گفت خای ز دوری و ج و ج و ج و ج
 بود با خون دل در وی مگر کماله بر کماله
 و حرف وصل یک است و آمده است **نظم**
 ده بود و وصل فارسی کورا الف و ذال و کاف و طاء و
 حرف جمع و اضافه و حذر حرف تغییر و را ایل و سر و
 و اش و هم بر تفتین و پستینه که تکلف و لطم آورد
 باید عیار که که شیمی خیابان چشم آوردن سر او
 و رعایت نکات را در قوانی واجبست و می باید که
 که معنی بر سبب حرفی روی نیست که آن حرف باید
 خود که عید نباشد یا نه که آن که اگر که عید یا نه
 آن باشد آن حکم ردیف خواهد بود چنانکه درین پست
 هر چند غیر و می تواند **نظم** و در پیش می زانها است
 و آنچه صاحب بسیار الاشعار در آخر بحث تحقیق فر

نظم در میان حرفی که
 از رویست و آن چهارست وصل و خرج و ج و ج
 و ناز و **نظم** عارضت از روی که روی بود و ناز
 شهر را از یک باشد و نیم درین نده **نظم**
 رفت آتش و خرابیت ز خیران کارم
 طاقم طاق شد از خلق چه بهمان دارم
 و خواه غیر مشهور از یک باشد و درین پست نده
نظم اگر آرم گفت خای ز دوری و ج و ج و ج و ج
 بود با خون دل در وی مگر کماله بر کماله
 و حرف وصل یک است و آمده است **نظم**
 ده بود و وصل فارسی کورا الف و ذال و کاف و طاء و
 حرف جمع و اضافه و حذر حرف تغییر و را ایل و سر و
 و اش و هم بر تفتین و پستینه که تکلف و لطم آورد
 باید عیار که که شیمی خیابان چشم آوردن سر او
 و رعایت نکات را در قوانی واجبست و می باید که
 که معنی بر سبب حرفی روی نیست که آن حرف باید
 خود که عید نباشد یا نه که آن که اگر که عید یا نه
 آن باشد آن حکم ردیف خواهد بود چنانکه درین پست
 هر چند غیر و می تواند **نظم** و در پیش می زانها است
 و آنچه صاحب بسیار الاشعار در آخر بحث تحقیق فر

نظم در میان حرفی که
 از رویست و آن چهارست وصل و خرج و ج و ج
 و ناز و **نظم** عارضت از روی که روی بود و ناز
 شهر را از یک باشد و نیم درین نده **نظم**
 رفت آتش و خرابیت ز خیران کارم
 طاقم طاق شد از خلق چه بهمان دارم
 و خواه غیر مشهور از یک باشد و درین پست نده
نظم اگر آرم گفت خای ز دوری و ج و ج و ج و ج
 بود با خون دل در وی مگر کماله بر کماله
 و حرف وصل یک است و آمده است **نظم**
 ده بود و وصل فارسی کورا الف و ذال و کاف و طاء و
 حرف جمع و اضافه و حذر حرف تغییر و را ایل و سر و
 و اش و هم بر تفتین و پستینه که تکلف و لطم آورد
 باید عیار که که شیمی خیابان چشم آوردن سر او
 و رعایت نکات را در قوانی واجبست و می باید که
 که معنی بر سبب حرفی روی نیست که آن حرف باید
 خود که عید نباشد یا نه که آن که اگر که عید یا نه
 آن باشد آن حکم ردیف خواهد بود چنانکه درین پست
 هر چند غیر و می تواند **نظم** و در پیش می زانها است
 و آنچه صاحب بسیار الاشعار در آخر بحث تحقیق فر

در عبارت نگار از این مطلقا و توافقی واجبست و گویا
 این نیز میگویند و باری و بار و در لغت رسیده است
 و چون این حرف برکن در حرف قافیه است گویا از
 میان حرف قافیه رسیده و گویا در لغت رسیده است
 و در بیان حرکات قافیه و آن شش است
 از این اشعار است و در ای یک نادر
 باز توجیه است و بجای و قفا
 و در حرف اولی اسمی این حرکات جمعه بر تریب
 ازین ترکیب که راحت من **خبر** در کتابی
 تاسیس است و آن جز قافیه نمی باشد چنانکه درین
 رباعی دیده **ای** و ایمل است بروی شایلی
 هرگز نشود و مهر تو از دل زایل
 خبر شنیدم تو خبر تری می بینم
 حال که شد خبر خشت خالی
 و چون تاسیس در تمام این نگار باید با بعضی در رنج
 نگار باید و انکس تاسیس را از حرف قافیه است
 پس ماینرا از حرکات قافیه داشته و رس و در لغت
 ابتدا اگر دست و چون ابتدای حرکات قافیه
 بکتابتای قافیه این حرکات او را رس نام
 کرده اند **پیش** شورانست که عبارتست

و در این کتاب
 در بیان حرکات
 قافیه و آن شش
 است و در ای یک
 نادر باز توجیه
 است و بجای و قفا
 و در حرف اولی
 اسمی این حرکات
 جمعه بر تریب
 ازین ترکیب که
 راحت من خبر
 در کتابی تاسیس
 است و آن جز قافیه
 نمی باشد چنانکه
 درین رباعی دیده
 ای و ایمل است
 بروی شایلی هرگز
 نشود و مهر تو از
 دل زایل خبر شنیدم
 تو خبر تری می بینم
 حال که شد خبر
 خشت خالی و چون
 تاسیس در تمام
 این نگار باید با
 بعضی در رنج نگار
 باید و انکس تاسیس
 را از حرف قافیه
 است پس ماینرا
 از حرکات قافیه
 داشته و رس و در
 لغت ابتدا اگر دست
 و چون ابتدای
 حرکات قافیه
 بکتابتای قافیه
 این حرکات او را
 رس نام کرده اند
 پیش شورانست
 که عبارتست

از حرکات و در این مطلقا و توافقی واجبست و گویا
 این نیز میگویند و باری و بار و در لغت رسیده است
 و چون این حرف برکن در حرف قافیه است گویا از
 میان حرف قافیه رسیده و گویا در لغت رسیده است
 و در بیان حرکات قافیه و آن شش است
 از این اشعار است و در ای یک نادر
 باز توجیه است و بجای و قفا
 و در حرف اولی اسمی این حرکات جمعه بر تریب
 ازین ترکیب که راحت من **خبر** در کتابی
 تاسیس است و آن جز قافیه نمی باشد چنانکه درین
 رباعی دیده **ای** و ایمل است بروی شایلی
 هرگز نشود و مهر تو از دل زایل
 خبر شنیدم تو خبر تری می بینم
 حال که شد خبر خشت خالی
 و چون تاسیس در تمام این نگار باید با بعضی در رنج
 نگار باید و انکس تاسیس را از حرف قافیه است
 پس ماینرا از حرکات قافیه داشته و رس و در لغت
 ابتدا اگر دست و چون ابتدای حرکات قافیه
 بکتابتای قافیه این حرکات او را رس نام
 کرده اند **پیش** شورانست که عبارتست

و در این کتاب
 در بیان حرکات
 قافیه و آن شش
 است و در ای یک
 نادر باز توجیه
 است و بجای و قفا
 و در حرف اولی
 اسمی این حرکات
 جمعه بر تریب
 ازین ترکیب که
 راحت من خبر
 در کتابی تاسیس
 است و آن جز قافیه
 نمی باشد چنانکه
 درین رباعی دیده
 ای و ایمل است
 بروی شایلی هرگز
 نشود و مهر تو از
 دل زایل خبر شنیدم
 تو خبر تری می بینم
 حال که شد خبر
 خشت خالی و چون
 تاسیس در تمام
 این نگار باید با
 بعضی در رنج نگار
 باید و انکس تاسیس
 را از حرف قافیه
 است پس ماینرا
 از حرکات قافیه
 داشته و رس و در
 لغت ابتدا اگر دست
 و چون ابتدای
 حرکات قافیه
 بکتابتای قافیه
 این حرکات او را
 رس نام کرده اند
 پیش شورانست
 که عبارتست

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

[illegible]

Walden

چون اینجا در میان ساکنان پایا شده بود و در هر مجلسی که
ایشان یکتوبه می نشستند و این قاضیه را ستودند
نام کردند و با ایشان دو ساکن **حضرت**
آن قاضیه است که بحسب بطلان اسامی که در آن
ما اول ساکنی که پیش ازین ساکن است در شجر
واسطه باشند خاک درین محاکمه بزم با هم
گفته **است** شمع جان چون سوزد در تابوت
شد از آن صورت پریشان حال من
و تو اگر که رفت در یکدیگر رسیده است و در اینجا
حرف شو که در یکدیگر رسیده بود و این قاضیه را
شمار که نام نهاده باشند آن دو حرف **است**
آن قاضیه است که بحسب بطلان اسامی که در آن
اوست ما اول ساکنی که پیش ازین ساکن است
در حرف شجر و واسطه باشند خاک درین محلی
که بزم با هم گفته **ای** طای جان دل و تن
سوی هم در دل با هم گرفت است بر زلف منم
و تو که بزم گفت بر من نشسته است و چون
اینجا چند تن که بطولی نام داشتند و در محاکمه
نشسته اند این قاضیه را هر کس که گفته است
این حرف شجر که **طای جان** آن قاضیه است

یک قطعه از سائلی که در آن است تلاوت نماید
 به پیش ازین ساکن چهار حرف متحرک و ساکن است
 برین از قیاس نقل از مشاعر و بیانیات آنست
 و شعر این برای قافیه شعر خود برین نهادن و آنکه
 کسی که شش گفته باشد برین قافیه برین بگوید که
 صاحب الطبع آورده **بیت** که برین قافیه مذکور
 ازین بهتر است بگویند که برین **بیت** که در بسیار
 الاشعار آورده **بیت** صمیمی تر و برین برای
 و لکن سخن غریبی و **بیت** و این هر دو هر دو سخن
 نقل از اعلی گفته اند قافیه هر دو یک است و در اشعار
 بسیار جاریست که القصید که متعدد و متکامل
 نیز در آنست و در همین است اما بعضی از اشعار
 از آنست که در آن یک یا بیش و در شیه ظاهرست
قافیه در مذهب طبقه قافیه **بیت**
 چند و در مذهب عارفان و صوفی و اولاد و اولاد
بیت اختلاف در قافیه مانند اولاد و اولاد
 و مکتوب در قافیه بعضی با کسی یا بدون آن و بعضی
 در مکتوب و بعضی در مکتوب و بعضی در مکتوب
 شعر از قافیه قافیه باشد بلکه این قافیه قافیه
 گویا باشد که با یکدیگر که پس اختلاف را که در مذهب

در این کتاب است که در این کتاب
که در این کتاب است که در این کتاب

نوع قوافی را بملوی یکدیگر نیاورد و بعضی بکار را
 که در امر و نهی است مثل بیا و بیا این قبیل
 و گشته اند بجهت آنکه هیچ و بیایی ترکیب معنی
 ندارد پس بکار درین مظهر باشد اما بکار را
 که در نهی و اشیاء مانند رفت و زشت یافتن
 ازین قبیل نیست و بعضی از اشیاء است و بعضی دیگر
 پند است که در مثل ترا و مرا و اگر ایضا است
 و بیای شعر خود درین قوافی نهاده اند چنانکه قافی
 و زان کی یکی از شوالی سیر قدیمت گفته است
 در ملاحت و آستنی و شرم تراست
 در ملاحت و دلفشکی و عشق مراست
 مراد نشاط قرینت تا تو یار منی
 و لایق قرینت بهار نشاط است
 و نهادن ظاهر است چنانکه اگر بکار درین الفاظ
 یک معنی و ترکیب یا قبلش آن ظاهر و بکار
 علی آتش که بکار ظاهر باشد مانند جان و یار او
 صفات و کلمات و محبت و صودت و سرچ
 و غلامچه و بر و زود و در دمنده و حاجت مند
 و نیکوتر و خوبتر و ضوئیکر و مستمک و زین
 و سیمین و خندان و کرمان و محبوبان

اینها را در قوافی
 و در شعر و در نثر
 و در کلام و در سخن
 و در کلام و در سخن
 و در کلام و در سخن

و عاشقان و گلها و باغبان و مردی و سبزی و باغ
 چلی از عیب فاش است و از شکایت جان جانر
 نیست مگر و نهی که شعر ابیات بسیار باشد که
 بشکام بقدر ضرورت از شکایتانکی جایز است
 مثلا در قصیده که از چهل بیت زیاد باشد و یا
 سه چهار است بشطرا اگر ابیات از یکدیگر بسیار
 دور باشد و جدا گفته اند که بکار قافیه در
 قطعهها و فرامایا بعد از رعایت بیت و در قصاید
 از چنانچه در بیت رواست مانند نخلان بیایا که
 که بکار قافیه نمیکند و نهی که بیت فاصلا
 و یا بکار می یابند که ایضا چلی را از شکایت کنند و اگر
 کنند باری میان ابیات چندان فاصله کنند که هیچ
 بکار ظاهر نشود و ایضا در نعت کسی را بر این
 و گشتن است که با بر چهری نه و چون این نوع
 قافیه بجهت عیب شمار و یا با بود این عیب را
 نیم کرد **در شکایتان** پیش محققان مبارک است
 از قافیه که مشتق باشد از ایضا چلی چنانکه درین بیت
 مولانا بیایا **در** دل میشنید و چنانکه در کوشش
 مستند سازا که ناکشاید شن
 و ششین گفته که قافیه گزوی او اصل باشد

اینها را در قوافی
 و در شعر و در نثر
 و در کلام و در سخن
 و در کلام و در سخن
 و در کلام و در سخن

آتش شایگان میگویند خواه مگر شود و نخواهد شد
و گفته که عارض شایگان آن قافیه را میگویند
که الف و فون جمع در آن مستعمل باشد مانند باران
و در مستعمل و شایگان گفته اند که گفت فارسی
چیز را گویند که بسیار باشد مثلاً گفت شایگان
گفتی را گویند که در ممال بسیار باشد چنانچه شیری
گفته است ابیات در صنایع و در شایگان
بی شایگان و گفته اند از شایگان
و ساری معنی قافیه مکرر شایگان نام کردن
و معنی ظاهر دارد و در شایگان گفته اند که معنی شایگان
کار است که حکم کند بی مزه و معنی چنانکه گویند
شاعر گفته است معنی در ویش را شایگان
و وجه تشبیه برین نظر است که این نوع قافیه
آوردن بسیار کار را که حکم کند در آنکه
بی استقام و به میکند **نوع دوم** در بیان
عیوب غیر ملقبه قافیه و این بسیار است از جمله
یکی آوردن قافیه معمولی است و قافیه معمول
است که بواسطه تصرفی شایسته آن کرده
که قافیه واقع شود و این دو نوع است اولی
اگر تصرف بزرگ باشد یعنی لفظی را که گرفته

بهر نوع و در شایگان
بهر نوع و در شایگان

بهر نوع و در شایگان
بهر نوع و در شایگان

کلمه باشد بزرگ باشد و قافیه سازند چنانکه
چند **نوع** از زبان رسول بی شایگان
فغان که اهل زبان آید از بیم برود
و این نوع قافیه را اگر غیر ضرورت بکار قافیه
یکبار از آنکه می آید اما اگر مکرر آید غرض
بیشتر از آنست که لفظی لطیف است و مکرر شود
که به حکایت مکرر و قافی که در میان ابیات قافیه
بسیار است یعنی لفظی را به و بخش گفته و یک
بخش از آنرا از قبیل قافیه دارند و بخشی دیگر از
قبیل ردیف چنانکه درین جای میند
هر چند زده نامهای ابرام لیکن به معنی نوازد
الحال به معنی جبر و است در حال
شدی که در غم محو که بود ابرام
و این را صرف قافیه و ردیف نیز میگویند
و شاعران معاصر این را از جمله عیوب شمرده اند اما
شاعران این را مصنفی می شمارند و ظاهر است
که در این نوع قافیه از معنی معمولی
تا شایسته آن کرده که قافیه واقع شود لیکن اگر
پرتو اشارتی برین عمل باشد عیب بکار نیست
میشود چنانکه سید محمد الدین موسوی کرده در این بیت
بهر نوع و در شایگان
بهر نوع و در شایگان

از این نوع قافیه دوم است که در میان
بهر نوع و در شایگان
بهر نوع و در شایگان

در دوزخ است
و در دوزخ است
و در دوزخ است

دوم ازین دو بیت است **بیت** برود و در دوزخ است
سرا را که این است که **بیت** برود و در دوزخ است
زندان که در دوزخ است **بیت** برود و در دوزخ است
روی است و در دوزخ است **بیت** برود و در دوزخ است
درین قطعه مولانا قشای واقع شده **بیت** برود و در دوزخ است
نقش بیان معنی است از میان **بیت** برود و در دوزخ است
هر بیت من نگارم که در میان **بیت** برود و در دوزخ است
در دوزخ هم مانده چون **بیت** برود و در دوزخ است
نگارم که **بیت** برود و در دوزخ است
بر شیده نیست که اگر رویت در قافیه است اول
ظاهر است **بیت** برود و در دوزخ است
و **بیت** برود و در دوزخ است
ساکن باشد و در بعضی دیگر متحرک هر چند بحسب
تقطع در دو موضع یکسری باشد چنانکه درین
بیت واقع شده **بیت** برود و در دوزخ است
بین تعداد از یک است تا یکی **بیت** برود و در دوزخ است
در مصرع اول و در باقی ابیات غزل ساکن است
و در مصرع دوم متحرک و ازین پس است عدم
رعایت تکرار قافیه که تکرار آنها واجب است
غیر از چندی با قوافی است **بیت** برود و در دوزخ است

در دوزخ است
و در دوزخ است
و در دوزخ است

تغیری داشته باشد زیادتی یا نقصانی یا اختلاف
هر قافیه از آن عروض که رعایت تکرار آنها در دوزخ است
واجب است سویی است و اگر آنها را تکرار قافیه
تغیر واقع شود چنانچه در دوزخ است
در شیده که مطلعش نیست **بیت** برود و در دوزخ است
نماز شام که اگر در دوزخ است **بیت** برود و در دوزخ است
و **بیت** برود و در دوزخ است
تغیر نیست که **بیت** برود و در دوزخ است
بیشتر که **بیت** برود و در دوزخ است
سوال که در دوزخ است **بیت** برود و در دوزخ است
کافی است که **بیت** برود و در دوزخ است
و **بیت** برود و در دوزخ است
و **بیت** برود و در دوزخ است
عاجب عبارت از کلامی است که در مطلع
در مطلع و پیش از قافیه اصلی یک معنی تکرار باشد
یا چیزی که در حکم این مستقل باشد مثل **بیت** برود و در دوزخ است
باشد در مطلع لفظ از بار دین رباعی بود
هر چند رسد معنی از بار غنی **بیت** برود و در دوزخ است
باید نشود در دوزخ است **بیت** برود و در دوزخ است
و از آنکه هر یک یکی آن معنا **بیت** برود و در دوزخ است

در دوزخ است
و در دوزخ است
و در دوزخ است

در دوزخ است
و در دوزخ است
و در دوزخ است

از جمله ثلث اکثر از بار یکی
 و مثال آنکه در حکم این مستقل باشد لفظ در دست
 دوم این بیت نه از ده عشق تو آتش در جان
 سوخت جام بر من کن در آن و اگر حاجب
 در میان دو خانه واقع شود در غایت لطافت
 باشد چنانکه درین رباعی امیر معزی
 ای شاهنشین بر آسمان داری تخت
 مست مست ده و ناله جان داری
 خوبسگ کی که آن اری رفت
 پری تو بشیر و جوان داری تخت
 و شعری که شملت بر حاجب از آنجوریکه
 در غایت که از حاجب شایسته است بلکه سخن است
 و حاجب نیست برده دار است و چون این
 کلمه پیش از قافیه واقع شده گویا پرده دار او
 پس او را بر پیل نشسته حاجب نام کرده اند و
 بقول مشهور عبارت از کلمه یا بیشتر که مستقل
 در لفظ و بعد از قافیه اصلی یک معنی که آید
 آنرا در اینجا آنچه در حکم این مستقل باشد مثال
 آنکه مستقل باشد بگوید درین رباعی منیر
 یارب تو خلاصم ز هر حیسان ده

سر
 آنچه

در غایت که از حاجب شایسته است بلکه سخن است
 و حاجب نیست برده دار است و چون این
 کلمه پیش از قافیه واقع شده گویا پرده دار او
 پس او را بر پیل نشسته حاجب نام کرده اند و
 بقول مشهور عبارت از کلمه یا بیشتر که مستقل
 در لفظ و بعد از قافیه اصلی یک معنی که آید
 آنرا در اینجا آنچه در حکم این مستقل باشد مثال
 آنکه مستقل باشد بگوید درین رباعی منیر
 یارب تو خلاصم ز هر حیسان ده

تشریف بر سر محبت و نغزان ده
 فی کبریا است مقصودم
 یعنی که این هر چه تو خواهی آن ده
 و مثال آنکه در حکم این مستقل باشد لفظ در دست
 دوم این بیت نه از ده عشق تو آتش در جان
 سوخت جام بر من کن در آن و اگر حاجب
 در میان دو خانه واقع شود در غایت لطافت
 باشد چنانکه درین رباعی امیر معزی
 ای شاهنشین بر آسمان داری تخت
 مست مست ده و ناله جان داری
 خوبسگ کی که آن اری رفت
 پری تو بشیر و جوان داری تخت
 و شعری که شملت بر حاجب از آنجوریکه
 در غایت که از حاجب شایسته است بلکه سخن است
 و حاجب نیست برده دار است و چون این
 کلمه پیش از قافیه واقع شده گویا پرده دار او
 پس او را بر پیل نشسته حاجب نام کرده اند و
 بقول مشهور عبارت از کلمه یا بیشتر که مستقل
 در لفظ و بعد از قافیه اصلی یک معنی که آید
 آنرا در اینجا آنچه در حکم این مستقل باشد مثال
 آنکه مستقل باشد بگوید درین رباعی منیر
 یارب تو خلاصم ز هر حیسان ده

پس معلوم شد که بر تقدیری که شعر را از روی
 معنی همان احتیاج نبوده آن ردیف است مثالی
 آنکه می دارد اگر آنکه گویم مراد او تشریف
 ردیف بی میل است نه مطلق ردیف واجب
 بسیار اشعار گفته اند که احتیاج دارد ردیف تکرار
 نقطت و بعضی اعتبار نیست چه اگر ردیف

در هر قصیده یک سنی بود یا معانی مختلفه یا
 بعضی را معنی بود و بعضی را بنویسب اگر
 بسنی یا غیر از لفظی باشد و بسنی جزئی باشد
 از لفظی روا بود و هم از گفته که در ردیف
 مقدار را اعتباری نیست چه اگر تمام مصرع را مثل
 بر قافیه رود و یا باشد روا بود و چنانکه در
 اعتباری نیست در قافیه هم اعتباری نیست
 و در بحث عروض قافیه مذکور شد و را هم از
 حساب ردیف شمرند و مذکور شد که این شعر
 متعارف شعراست و بدانکه شعر مشتمل بر قافیه
 را معنی میگویند و شعر مشتمل بر قافیه و ردیف
 را معنی عروض گفته را و شعر دال و در شعر
 معنی عروض قافیه واجب است که قافیه مختلف
 نشود و واجب است که ردیف نیز مختلف نشود و اگر
 چه در اصل ذکر کردیم و واجب نیست بلکه
 مستحسن است و هرگاه که ردیف مختلف
 عیبت نکند اگر اشعار بیان واقع شود
 چنانکه مولانا کمال اسماعیل کرده در قصیده
 که مطلعش اینست
 سپیده دم که نسیم بیا ری آمد

در هر قصیده یک سنی بود یا معانی مختلفه یا بعضی را معنی بود و بعضی را بنویسب اگر بسنی یا غیر از لفظی باشد و بسنی جزئی باشد از لفظی روا بود و هم از گفته که در ردیف مقدار را اعتباری نیست چه اگر تمام مصرع را مثل بر قافیه رود و یا باشد روا بود و چنانکه در اعتباری نیست در قافیه هم اعتباری نیست و در بحث عروض قافیه مذکور شد و را هم از حساب ردیف شمرند و مذکور شد که این شعر متعارف شعراست و بدانکه شعر مشتمل بر قافیه را معنی میگویند و شعر مشتمل بر قافیه و ردیف را معنی عروض گفته را و شعر دال و در شعر معنی عروض قافیه واجب است که قافیه مختلف نشود و واجب است که ردیف نیز مختلف نشود و اگر چه در اصل ذکر کردیم و واجب نیست بلکه مستحسن است و هرگاه که ردیف مختلف عیبت نکند اگر اشعار بیان واقع شود چنانکه مولانا کمال اسماعیل کرده در قصیده که مطلعش اینست سپیده دم که نسیم بیا ری آمد

نکاه کردم و دیم که یاری آمد
 بعد از چند بیت ردیف تهنیت کرده و چنین
 گفته ز بهر حال زنا نمی شدیم بسبیل
 که بر نام چنین خوشگوار می آمد
 ز می رسیده بجای که پیش خاطر او
 مدتها نرسیده آشکار می آمد
 و ردیف در لغت کسی را گویند که در قافیه
 دیگر بر هر یک سوار شده باشد و چون حال
 ردیف نسبت بقافیه مشابه حال انگس بود
 او را ردیف نام کردند
 قدیم رسالتی بعون المومنان
 امید که باشد مکی صدق و موافق
 که سهو و خطایی باشد باشد واقع
 رب اعزنی انکانت الثواب
 م م م

در هر قصیده یک سنی بود یا معانی مختلفه یا بعضی را معنی بود و بعضی را بنویسب اگر بسنی یا غیر از لفظی باشد و بسنی جزئی باشد از لفظی روا بود و هم از گفته که در ردیف مقدار را اعتباری نیست چه اگر تمام مصرع را مثل بر قافیه رود و یا باشد روا بود و چنانکه در اعتباری نیست در قافیه هم اعتباری نیست و در بحث عروض قافیه مذکور شد و را هم از حساب ردیف شمرند و مذکور شد که این شعر متعارف شعراست و بدانکه شعر مشتمل بر قافیه را معنی میگویند و شعر مشتمل بر قافیه و ردیف را معنی عروض گفته را و شعر دال و در شعر معنی عروض قافیه واجب است که قافیه مختلف نشود و واجب است که ردیف نیز مختلف نشود و اگر چه در اصل ذکر کردیم و واجب نیست بلکه مستحسن است و هرگاه که ردیف مختلف عیبت نکند اگر اشعار بیان واقع شود چنانکه مولانا کمال اسماعیل کرده در قصیده که مطلعش اینست سپیده دم که نسیم بیا ری آمد

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰
۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم
 این قصیده است که افضح المکملین مولای جمال
 الامیر والدین قوامی که گفته و آفرید صاحب الامت
 فی جمیع الاشیا نام کرده و غفر الله ذنوب
 منشیها و احسن شان محشیها

ترجمه
 ای ملک را به او ای خدای تو را
 ای ملک را به او ای خدای تو را
 در این بیت رعایت حسن مطلع و ترجمه که در سن
 مطلع است که از استخوان آن بیهوشی حاصل آید
 و ترجمه در لغت جوهر و چیزی نشان دادن است
 و در اصطلاح شعر و ادب انشا است که شاعر
 یا ویر بر عقل را در مقابل عقلی آرد که بر وزن
 و حرف روی مقابل یکدیگر باشند یا در روی
 و نسبت که در قافیه احوال آن حرف لایق ترند

چون دانه و سپهر و نون و من و سخن کجای گوید
 در صفت ترجمه و صفت عبار
 لشکر و شاه و پیشکش یکدیگر باشد از شریف

ترجمه
 ترجمه هر چه در سپهر ترجمه هر چه در سپهر
 بهیچ است که در کلماتی که در گفته و نون و حرف
 متحد باشند و ترجمه است که در وزن متحد باشند
 و در حرف مختلف و ترجمه و چیزی که در صفت و است
 یعنی مطهر و در کلمات است و هر اول یعنی محبت و نیز
 و طبع دوم یعنی تیرگان و نون است از ترجمه نیز
 و در و نیز سخن و هر معنی آفتاب شادی دیگر
 نیز فلک است هر چه تواند داشت سپهر

من بیاد دارم از تو نام زاری
 من بیاد دارم از تو نام زاری

ترجمه
 عهد را بر روی آریان بیان
 بخل اوادی از کلمات
 تجلیس نام است که در کلمات بیشتر و نظم را در
 بیاورد که در گفتن و نوشتن یکسان باشند

و در سنی مختلف مثالی دیگر
هزاران زبید و فرد در دم آری
هر انکاهی که رود در روم آری

تجسین باقص

مسعد ملک و جش دولت را
توسواری و صحت توسواری
تجسین باقص است که در حروف متعین باشد
و در حرکت مختلف مثالی دیگر
مصدوم آفری شین از طرف چپ
تا فراموش کنی فتنه دور قری

تجسین باقص

پست باریت تو خانه خان
تنگ باصفت تو شایع شار
این صفت چنان باشد که کلین تجسین
بحروف و کلمات متعین باشد اما در آخر
یک کلمه حرفی زیاد باشد و این تجسین را
تذکیر نیز خوانند زیرا که آن حرف زائد که در
آخر واقع است تذکیر است و شایع
شار در اینست که از اطراف و جوانب آن کلمه
نباشد و وسیع و فسیح باشد مثالی دیگر

در صورت زحار توای زیار روی
از مال چنانک گشتم از موی چرموی

تجسین باقص

لی و نای تو مهر جان ناچیز
ما هوای تو مهر جان چو بهار
تجسین مرکب است که یکی از فطین تجسین
مرکب شده از دو کلمه چون مهر جان و مهر جان
که یکی مرکب است یعنی تحت جانی یکی فوق است
یعنی فصل خریف مثالی دیگر
سرو بالای که دارد بر سر و افتاب
آفت و لهات دانه دانه با ناز آفت

تجسین باقص

صبح برخیز از آفتاب تو شام
کل برخیز از آفتاب تو شام
تجسین مرکب را هر دو و هر دو حرف نیز خوانند
و این صفت چنان باشد که در آخر ایات
یا اسماء دو کلمه تجسین پس بگوید یک کلمه بگوید
و در صدر کلمه تجسین یک حرف یا زیاد افزون
کرده باشند همچنانکه در بیت مذکور
مثالی دیگر

بیان روی دل عاشق بعد از
دل شیدا از آن آزار زار است

تجسس معترف

عدالت آفاقی شست از آفات
طبیعت آزاد بوده از آزار
این صنعت چنان باشد که فطنین متجاسمین
در محروم و مضافین باشد مکر و معرفت
آزاد و آزار باشد چنان آفاق و آفات
کنج فصلی ترست بی پایان
بجز بود تو مست بی پایان

از تو چار نظم را دار و

وزن و اعدای ملک در آزار
تجسس خط را مضافت و مش کلمات
نیز خوانند و این صنعت چنان باشد
که فطنین متجاسمین و در خط مشایب
و در نطق شفاف شالی دیگر
در خدمت تو اسب معالی بی ختم
وزن و وزن تو نزد امانی بی ختم

حراعات تجسس

در کل شهر با فتنه گران تو سلیقه با جری آینه دار
حراعات نظیر آنست که در نظم با نظم لفظهای
آورده شود از جنس یکدیگر مثل آفتاب و ماه
و تیر و کمان و دل و جان و امثال این
شالی دیگر دال بر کفالت حالت و شرم
هر سه دام اند که در قناری چرمش
معنی این بیت ظاهر آنست که چون آینه و صورت
شالی ماه را و شعله ماه را با کج روی تو در غمره
نجات یافته این بیت درین صنعت عالی از غم
نیست و اگر کسی را معنی روشن تر از این بنام برسد
در معنی بنیسته است

آن کشته کوشش تو با اعدا

که کشته کوشش تو با دینار
موجود رفت و در مدح کردن بود و این صنعت
باشد که شاعر محروم و در بعضی جیده و بسته و چنانکه
معنی دیگر از صفات حمیده او در آن سبایش
یا کرده شود شالی دیگر
آن کشته کوشش تو بجان خود که کشته بود تو بجان کرد

تشبیهی شرط و مکن تفصیل و غیر آن و ادا آن
تشبیه و غایب چون دانسته و مثل آن باشد و در
عربی نحو و مثل کان کلا یعنی مثالی دیگر
رجح و محاسن تو چه علم به سگال را
سینه می شکافد و در آن می ریزد

تشبیه تفصیل

برج و مایه میسی توانا که
نیست این همه در اتمام و قرار
این صنعت چنان باشد که شاعر به چیز را بچیز
تشبیه کند باز از آن برگردد و تشبیه را بر تشبیه
تفصیل انداخته که ظاهر تشبیه الحسب است
و جهات فی ذات تشبیه کند آفتاب
فی فی نه پهر است که تشبیه به پهر است
فی فی نه جهات تشبیه به تشبیه است
در تشبیه نیز در دو بیت همین رعایت کرد

تشبیه تشبیه

بلکه از تشبیه تشبیه را تکیه
بلکه از تشبیه ماه را اظهار

تشبیه مشروط

مائی نامه تاور که کاش چو می ابرخ شکند ز غار

تشبیه مشروط آنست که بهر باشد و چه چیزی را بچیز
مانند کند مشروط و گوید اگر چنین بودی چنین بودی
شاعر ماه و سوره آنرا تشبیه می کند
کاین سخن بهر عاقلان خطا باشد
تو بی چاه اگر ماه را کاه بود

تشبیه تشبیه

که تو چه فی جم انکونست صد
و توانی بخواه و دست دار
تشبیه اظهار آنست که چیزی را بچیز تشبیه کند
ظاهر اما در تشبیه چیزی دیگر باشد مثالی دیگر
که نور صد و روشنی شیخ تراست
این کلامش و سوزش من از مهر تو
گر تشبیه تو می چراغ ایا به سبقت
در ماه تو می چراغ ایا به کاست

تشبیه کتابت

چون تو در روز و شب کنی پیدا
چون تو در کار کل کنی دیوار
تشبیه کتابت آنست که از تشبیه کنی تشبیه
تشبیه به بی ادات تشبیه تشبیه تشبیه

گاه بر ماه ده هفت گرد شک آری به یار
گاه خورشید را در غایب پنهان کنی
که زره پوشی و کبریا کان زنی را روان
خورشید ز که زره سازی و کبریا کان

قصیده

شام که در چرخ زرد و لباس
سجده که در چرخ شام تیره شعار
تشیه عکس است که شام را در چرخ
والین را بآن تشیه کند و آنرا این شام
پشت زمین چرخ را فلک گشته از سطح
روی فلک چرخ است زمین گشته از قیاس

جای خست چو جای است رفیع
آن تو خست و آن صحت دار
آتش که شام یک صفت از آن خود و یکی از آن
مقصود دیگر و هر دو را یک چیز مانند کند
شامش از شمع خسته نمی
گفتند زل خورشید آن سازشای دست
که آستان ساخت ز یک نقطه دانی
که هم ز نور خورشید آن سازشای ماه

لحن

که آستان ساخت ز یک نوی بیانی
ساقی اعداد

دست بروی بگاه غرض منور
بسیا و وفا و عدل و عیار
سیاق اعداد است که این چند صفت و یک
نسب را اندر نظم یاد نیز و معنی سوق اند
و اگر این صفت گشتی و کبریا شل چرخ را
با غیر آن جمع شود پستیده باشد شال
ای ترا علم و علم و اصل و کرم
ولی ترا هم و هم و مهر و وفا

قصیده

خسب صفات است که شام را به یک چیز زانچه
که با چرخ است بر توالی یاد کند شامش
شام گیتی منور و شکرش نشکر شکن
سایه زان شده کشورده گیتی نشان
نور شام و لطف از ما به
درست از ابر و ملت از گسار

حرفیه

خشت از چینه شود و بیرون
آسمان از سحر و و بیچار

آنت که آوردن آن لفظ زاید و بی جایگاه
و مستحق بودن لی و نام باشد مثل
ازین که بار است تو بر من گشت
در زیر بار است تو نهان و مستتر
نهان و مستتر هر دو یک معنی است و جمل
شعاع است و مشهور و معنی آمده میان چرا
و معنی زیاد

حشو مقبول

ایک طرف تو ای مایون رای
لفظ در برابر آوردن بحار
آنت که آوردن دنیا و در آن لفظ یکسان
باشد و سخن و مستحق و لفظ ای مایون
رای در پست قصیده ازین قبل است
مثالی دیگر

ز بحر روی تو ای هلیای حسین تن
دلیم تویم نرم شده خم میل منا

حشو مایع

یاغ حرمت که تازه باد و نام
چشم بر دور و دمه است بار
آنت که اگر نباشد سخن تمام باشد اما چون باشد

از دست آرایش سخن جزو حسن و زینت شمرده
مثال
خیالات تیش که بر تنه آید
سنانی در بار و اج اعدا گرفته
حشوی لفظ بر تنه با و است که اگر نیاوردی
سخن تمام بردار آوردن سخن و لفظی و زینتی
می باشد

اشفاق

و در که شش چو زردان اری
آن خصایک گرفته و بیچار
الاشفاق آن که در اشفاق فی اللفظ و المعنی
و این صفت و اشفاق نیز خوانند و از
تجسین نیز خوانند و این صفت چنان باشد که
شاید و یا در الفاظی استعمال کنند که در وقت
ایشان معارف و تماش باشد مثل
من شو شادمان بشیرای می تویم
خاصه کسی که شعر نیکو اندازد

حشو مقبول

سرکشان جهان عاده و ز
افزون سپهر کینه گزار

جمع متوازن آنست که در نظم یا در شعرهای آورده
که اول و دومین تا آخر تا اول و مصرع
تا آخر نظم هر یک از این مواضع باشند اما
بحرف روی مخالف شش
در تمام از کلمات آن در لغت پیشین
چون اجماع از کلمات آن چشم بر شمار

در حدود است و آن شود در پیش
بر وجود و آن که در شمار
جمع متوازن آنست که در نظم یا در شعرهای آورده
که اول و دومین تا آخر تا اول و مصرع
تا آخر نظم هر یک از این مواضع باشند اما
بحرف روی مخالف شش
در تمام از کلمات آن در لغت پیشین
چون اجماع از کلمات آن چشم بر شمار

آوردت در مکان امکان
دست چرخ بر و قار قرار
سج مطرف آنست که بحرف روی متعین
باشد اما بر وزن و عدد و حرف مختلف
شش

نوی که نیست نظیرت به شکا و سپاس
نوی که نیست ترنم و شادمان

اختصاص

جز فبار سمنه تو تیر و
دیوه عقل سر نه و دیار
منی استعداد عاریت تو هستن باشد و این چنان
باشد که لفظی را منی معنی باشد و هر یک از این
آن لفظ را از منی معنی عقل که در جای دیگر
بسیار عاریت گارند و شش
عالمی را سوگند است سپردن زیر پا
استی را طایر عدالت گرفته بود

کرم کرده و تابیل پیکان
حرک مایه چشم و سوزن
بر آنکه منی تطویر از کرم است و شکوب کل
است که قدم و تاخیر و هر حرف که در و
از اول تا آخر شش
کلیخ اندر شش ساخته نموده است
بجای اندر شش شکر است

مثنوی لغز

درنگ قدرت را در سپهر نجوم
شکر خفت کند لایه و دیار
آتش که خدیم و تائید در پیش حرف باشد
نه در همه شش
از آن جا وانه و چشم بیاید
دلم عاده اندام عدیل غایت

کنج نیت و مدد گراش جنگ
رای دولت زنده ملت با
مخلوب صحیح همان مخلوب کل است اما آن
دو خط آن صفت در آن نگاه دارند یکی با دل
مت آورند یکی با خیزیت با در اول مصرع
و آخر مصرع شش
مرک کانت دست تو کرم
مرد تو نیست گانی بیدارم

راش مرد کنج باری و قوت
تو قوی را بچک در شمار
این صفت چنان باشد که در شریحه لفظ یاد
نظم یک بیت هم راست توان خواند و هم دگرگون

و چون ملک کشد در لفظ و معنی تفسیر واقع شود
شش
از الفاظ مفرد لعل خراج
باب موم بیل و امثال اینها
و شش از نظم فارسی
شکر تر از وی وزارت برکش
شومر و بیل بیهوش

کار جدل تو ملک است شناس
عدل را خود هر این نباشد کار
عجز آخر بیست و صد را اول بیت و این
صفت چنانست که در پریشام در اول سخن
شور را اول بیت لفظی گوید و آخر همان لفظ
باز گوید و این صفت شش قسم است اول
آتش که همان لفظ که در اول گفته شد است همان
لفظ در آخر شش
خمار است در سر مرا بی شراب
از آید و آن زکس پر خمار
ماز آورد
شاه نام آید نام آنکه فروز شد ثم از ده شمار

نوع دوم

بسیار توجه و خوردن بین
شد بین زمانه بر بسیار
آنت که مان لفظ باز آورد اما معنی کی نباشد
و این نوع از نوع اول احسن است
مثلاً
در این نوع بزبان تست و ناماشی
از صبح ماده و در هر نوع یک بار

نوع سوم

ضمیمه تیار دلت تو کند
ضمیمه بگو نداشت در تیار
آنت که مان لفظ که در هر جزو آمده آورد در شو
مصرع اول باورد بهینه بی تغییر و تبدیلی لفظ
و معنی شاشش
اگر بگویند بگو کار در هر جزو آن نخست است

نوع چهارم

در مقامی که بار بر نداشت در زبان نباشد بار
چنانست که نوع سوم المعنی لفظ از بیت چیزی
این لفظ است که در هر مصرع اول است
مثلاً

نوع پنجم

که یا به وادمن از ننگ
هر ایزد ترا هر چه بایستد
میکواری بر من و ام عدد
نوع پنجم چنانست که در اول و آخر دو لفظ بیارند
که هر دو از یک بیت باشند و در اصل
معنی شش اما در بیت ایشان نه کلمه تفاوتی
باشد و این نوع دو قسماست اول آنست که یک
لفظ در صدر باشد و یکی در بحر شاشش
بیازدی مرا بی هیچ حجت
ز من هرگز ترا نبوده آزار

نوع ششم

هر چه از آزار تو نیاز دارد
نه کار ترا کار به آزار
نوع دوم از نوع پنجم آنست که یک لفظ در شو
مصرع اول آورده یک لفظ در بحر شاشش
آهان بعد است که با افتادن شش
از نظایر هم بر شش بر با و شش نشان شود

نوع هفتم



نارده از خدمت تو هم در

و در شکافش نیز چو بار

نور چشم جان تو هم است الا که آن دو لفظ که

اولی و آخر آورده شود از یکدیگر بیست و شش

بلکه در اصل معنی مختلف است و این نوع نیز در ششم

بهمان قیاس می باشد

تا علم از عشق آن منتهی شود و روز

از یک اندازه تا که گشته ام چون مال

قسم دوم

دشمنان را بدو دریت خلاف

با قضا می کشند و آرد

از نوع نیم آنست که از آن دو لفظ یکی در شش

مصرع اول آورده و یکی در هفت می باشد

گفت نامه نه اندر نظر شاه از آنکه

تواند ای بر حمت نامه را بفرستد

اعتناست

هر که ز قضا در خوار عهد تو شد

بسیارش به عالم خونی خوار

پاری افتاد خود را در کار میست انداخته و نه

و این را از نوم کمالی هم نیز خوانند و این صفت

ندان باشد که چه باشد از بهر آرایش سخن

کنند که روی لازم نباشد و سخن بی آن نام

چنانکه در قافیه رقیع و سحر آورده و اما

عرفت عاف لازم دانند که اگر علم و قدم و کرم

خافیه آن بیست و اند بود

شالی و دیگر

ای بر فراز همه بزم بر آید

و بی صورت شالی نور سوزد عالم

مستاد

ای که خواهی دولت تو فرستد

و ای که اندیش و در طبع تو خوار

قر و کینت بیاد او در جهان

لطیف و همت با گشته چو بار

صفت قضا دانست که چه باشد از آن علی

آورده گرفته که گویا باشد چون طار و بار و بود

و ظلت و شب و روز و سحر و سیاه و خاک

و باد و آب و آتش می باشد

آب و سحر تو آتش می باشد

آورده بر فتنه خاک می باشد

مزد و قبیح

گاه بریزد بجز بر بای
چون کی غم زدم زدم است
خروج آشت که شود پیر بعد از آن که
حدود اسباب و قوافی نگاشته باشد در آن
و لفظ خروج یا پیشتر یا بعد در کلام مجید
آمده و چندین بسا خاستن و در حدیث
مصطفوی آید المصنفون بیرون آیتون
و در شعر فارسی نه بوم و بوم داری مثل
نه بوم و بوم داری بار
مثنوی
ای برده قدما و اوست

صده قبل از افکار و گیار
سوز آتشت که در دوزن یا پیشتر توان خرد
شالش
ای بت مسکین دل سپین دار
دی لب تو غم و غم و غم
ایضاً المثلث
نکته لب خشم آتش تو
آتش تابیده مهر ما
این صفت چنان باشد که شاعر شکر

مردم شکر باشد در بیت یا دره شش
خوشه شک افیل شود و تمام صبر
آری شود و یک برون بکوشد
ایضاً المثلث
کو می نایخ از هوای کسوف
کرمی این از طای شمار
این صفت چنان باشد که شاعر بیان شکر
خود و مثل یاور و شاش
در هر که از جوی بجای بایست
نه که دارد باز بر زهر بایست

القصید
چستان در دره تو را و تو یک
چستان خرد و فعل و اسب
تمام او هر چه علم و آینه
ست او هر چه عقل و آینه
ولی شک یکسره و او پخته
خوش که ز یک روز کار گذار
ریج او ز پهلان راحت
خوار او ز نیرکان دشوار
چون و ما خوش زمان و بی مرکب

چون شماره نورد و لی بخار
 آتش میجو به راحت بخش
 آتش میجو آب و شکر کار
 نرد در وی شکر و سستی
 نالدوری نوای موسیقار
 عشق اعلیت کز سنان او
 عقل کلین بودارم سوار
 خاموشی بجای که در غرض
 جودت شایم یکم نکر
 شایه از آن غزل پرسید
 از آن این غزل بنفشه زار
 این صنعت چنان باشد که معالایا که لغز را
 سوال گویند و عجم این را بیست آن خوانند
 و عوام چنگ و صبا بنام محبوب گویند و لغز
 در تمام مجادلات گویند و این لغز که صاحب قیام
 بنام شوق گفته بود که شوقی دارد در می یابد
مطلع غزل ذوق فانی
 از دم موسیقی بر زده قرار
 بر دم ز کشتن سپرد و قرار
 این صنعت چنان باشد که شام و قیام باغی

کو به پتی پیسری تباری چنانکه
 نه او نه از تراد کاهرا نی
 نزاران سال با دانه کانی
 و قال الله تبارک و تعالی
 و ما تمسکین طاعت الزمان
مقطع
 زار و زردم زرد و زردی
 زار و زردی زار و زردی
 چارسی قطع یار یار که ن باشد و این چنان
 باشد که شام و دیش کلانی آورد که در دستان
 بهم بسته باشد چنانکه
 و او ای دور و دور از روی داری
 در آن روی و دلی را نام زرد و زار
مقطع
 تنگشمنه شکسته
 کلنجمنه شکسته بخار
 پارسی وصل بسته باشد و این چنان باشد که شام
 در دستان او رود که در دستان از دم کشته باشد
 چنانکه
 تنگشمنه شکسته
 تنگشمنه شکسته

باز میگویند که این غزل را
 از آن غزل بنفشه زار
 این صنعت چنان باشد که معالایا که لغز را
 سوال گویند و عجم این را بیست آن خوانند
 و عوام چنگ و صبا بنام محبوب گویند و لغز
 در تمام مجادلات گویند و این لغز که صاحب قیام
 بنام شوق گفته بود که شوقی دارد در می یابد
مطلع غزل ذوق فانی
 از دم موسیقی بر زده قرار
 بر دم ز کشتن سپرد و قرار
 این صنعت چنان باشد که شام و قیام باغی

حذف

غرض و شش که روز منت
زیر افش نیست در تبار
این منت جان باشد که در نظم با نیز تکلف آن
شود که یک حرف یا بیشتر از حرف بیجم بکنند
شالش
غرض و ملک شش که در دیگر
که ز غفش نیست این نیست نظیر
که درینا دیت الف نیست که در تائید نیست
که حرف روی است و اعاده آن لازم است

رقتا

غرض شش آن سیم یکش
اشک خرم بر وجه خون آزار
رقتا بهاری سیاهی باشد که در نظمهای نیست
باشد و این منت جان باشد که در نظم با نیز تکلف آن
یاد زنگهانی آورده که یک حرف یا بیشتر از حرف بیجم بکنند
و در قرآن است اذ از کلفت و از نظم فارسی
غرض شش آن سیم
دل شد و هم چند اندک شد و هم چند اندک

حذف

خیفا اسپان باشد که یک حرف یا بیشتر از حرف بیجم بکنند
منت جان باشد که در نظم با نیز تکلف آن
یاد زنگهانی آورده که یک حرف یا بیشتر از حرف بیجم بکنند
شالش
نیست در این رشت اسلام و پشت ملک
تختت نمید بخت دل چینی کار

معنی

معنی رود دل رود و دیده من
رود و دریا و اثر مقدار
این منت جان باشد که در نظم با نیز تکلف آن
چیزی که در شعر خود بر شیده و یاد و یا بجهت
یا بقایا عیال یا بشیبه یا بر وجهی که در این منت
چنان باشد که بسیار از در شاست و از نظر علی الف
نخوش غالی بود و صاحب قیسه و درین چنان خود
که قوافی است تعبیر که در معنی دل بر ج که
و او است خراسه و در دیده گفته و در چین که
بکتابید بعد و جد و جمل باشد که در و از همه
عاقبت هم تو هسته شایسته تو هم باشد و در صراح
دوم گفته که در و دریا که تو هم را چون دریا بر تو
شود و هر دو هم و در و دریا که تو هم را چون دریا بر تو

طبع

شوق الدین علی دین بابیه پناه نمود هر کس که
زوق معاش باشد رساله اندر ساطع ایشان مطالبه
ناید باریقه التوفیق

تغییر

وصل خواهم بیدارم انکه کس
را ایگان رخ نمی ناید بار
این صفت چنان باشد که شاعر مصرع ای بیتی
یاد و بیت یا بیشتر از آن کسی دیگر در میان شعر نبرد
یار و رسیده عادت و تخیل نه از روی سره نظر
آتش که آن بیت نهایت شور باشد با ایلی که
چنانکه در روی سحر است که گفته ظمیر
این بیت که در خاطر من یکصد گزارد
کای افتاب ملک زمین سحر دارد

وی سایه خدای زمین سایه بر دارد

الاعراق فی القصة

در ناید زمین صفا که در دست
راز من در رخسار شود و عار
این صفت چنان باشد که شاعر دو بیت یا بیشتر
بماند که زبانی هر چند رسیده چنانکه
کشته بماند نیزه تو نیزه خلایق ملک را بی بیا

جمع

بر بشتن اندام شوق است چو من
لا حرم صبر من نیافت قرار
این صفت چنان باشد که شاعر دو بیت را یا ناید
در یک صفت جمع کند و این را صفت جامع خوانند
و این صفت صغر باشد و نظیر باشد مثل عظم
عالی در ویش چنانست که ظالی
چهره در ویش چنانست که چشم تو نیم
شکل صغر
ماه کای چو روی یار صفت
که چو من کوز پشته زرد زار

تغییر

مست غلش کراز عارض او
آن کجی ابرو آن کجی کلزار
تغییر نه چنانست که شاعر دو بیت را یا بیشتر
بیت بیکس که در تریب آن بخش بر یک قاعده
دارند
رخان و عارض در لغت آن بیت لبر
یکصد دوم با همین نوم نیز

تغییر

باد صبح است بوی زلفش یک
 بنو باد صبح منبر باد
 تفریق تنها آست که شاد و در پی سیاهی و چیده
 افکنده ای که جمع کرده باشد شالش از نظم علی
 ماثوال انعام وقت ریح
 کنوال الوزیر وقت سحاب
 فنوال الوزیر بدنه عین
 و نوال انعام قطره مآ
 شالش از نظم جاری
 کی بود ما چون نادر علی در قیاد کلاه کی دارد
صحنه و تقریر
 من در لعین او مگون ساریم
 چون که در خط من بر
 صنعت صبح و تفریق آست که شاد و در چتر جامع
 کفند تیشیم بعد از آن جرای افکنده بیانی باشد
 شالش
 من و نوم و دواز کل نازدم
 کین از مکنم و نور بوی
جمع و تقسیم
 قدم چتر از او چتر برده و در آب سینه زار شکار

این نیست چنان باشد که شاد و در چتر تخت چتر
 یک صحنه جمع کند چتر است که شالش
 و در چتر از او چتر برده و در آب سینه زار شکار
جمع و تقسیم
 چتر چتر تو انکار است بشش
 این باب آن طریقی شود
 آب این تیره و در کور روشن
 این که که که آن که گفت
 این صحنه بیات شکل است و از شکر که گوی
 که گفتن این اقدام نماید و این چنان باشد که اول
 جمع کند از تفریق نماید باز تقسیم کند شالش از شکر
 آنکه تر باشد کرد بدنه ات را بپیر
 بدنی که است تو بدنه چتر
 بدنه تو از آنست و بدنه من
 بدنه تو را پای و بدنه من را
 و صاحب قید بسیار لطیف و خوش آمده این
 منی ادا کرده و بدنه ازین مشکل توان گفت
تقریر
 خود و خودم پیش او کام دستم بهر او لیا

کشتن و ستم و کینه و کینه و کینه
سختی و کینه و کینه و کینه
و کینه و کینه و کینه و کینه
و کینه و کینه و کینه و کینه

و کینه و کینه و کینه و کینه
و کینه و کینه و کینه و کینه
و کینه و کینه و کینه و کینه
و کینه و کینه و کینه و کینه

و کینه و کینه و کینه و کینه
و کینه و کینه و کینه و کینه
و کینه و کینه و کینه و کینه
و کینه و کینه و کینه و کینه

و کینه و کینه و کینه و کینه
و کینه و کینه و کینه و کینه
و کینه و کینه و کینه و کینه
و کینه و کینه و کینه و کینه

مرقمه

3

جمع کشت غدیر صورت **۱۰۶۲** و **السنی** میزان جمع و عدد را جمع نموده
که در میان ایشان کند و جمع کند و کارها را در میان جمع و عدد را جمع کند و میزان
نموده بگوید که در میان کارها باشد بر این عمل است و اگر خطا **۱۰۶۳** در صورت
میزان عدد اول بود **۱۰۶۴** و عدد دوم بود **۱۰۶۵** جمع کردم شد **۱۰۶۶** و این میزان است
و **۱۰۶۷** ششم میزان مجموع عددی بود **۱۰۶۸** باین میزان کارها باشد بر این عمل است
و **۱۰۶۹** و **۱۰۷۰** و **۱۰۷۱** و **۱۰۷۲** و **۱۰۷۳** و **۱۰۷۴** و **۱۰۷۵** و **۱۰۷۶** و **۱۰۷۷** و **۱۰۷۸** و **۱۰۷۹** و **۱۰۸۰**
و **۱۰۸۱** و **۱۰۸۲** و **۱۰۸۳** و **۱۰۸۴** و **۱۰۸۵** و **۱۰۸۶** و **۱۰۸۷** و **۱۰۸۸** و **۱۰۸۹** و **۱۰۹۰** و **۱۰۹۱** و **۱۰۹۲** و **۱۰۹۳** و **۱۰۹۴** و **۱۰۹۵** و **۱۰۹۶** و **۱۰۹۷** و **۱۰۹۸** و **۱۰۹۹** و **۱۱۰۰**
و **۱۱۰۱** و **۱۱۰۲** و **۱۱۰۳** و **۱۱۰۴** و **۱۱۰۵** و **۱۱۰۶** و **۱۱۰۷** و **۱۱۰۸** و **۱۱۰۹** و **۱۱۱۰** و **۱۱۱۱** و **۱۱۱۲** و **۱۱۱۳** و **۱۱۱۴** و **۱۱۱۵** و **۱۱۱۶** و **۱۱۱۷** و **۱۱۱۸** و **۱۱۱۹** و **۱۱۲۰** و **۱۱۲۱** و **۱۱۲۲** و **۱۱۲۳** و **۱۱۲۴** و **۱۱۲۵** و **۱۱۲۶** و **۱۱۲۷** و **۱۱۲۸** و **۱۱۲۹** و **۱۱۳۰** و **۱۱۳۱** و **۱۱۳۲** و **۱۱۳۳** و **۱۱۳۴** و **۱۱۳۵** و **۱۱۳۶** و **۱۱۳۷** و **۱۱۳۸** و **۱۱۳۹** و **۱۱۴۰** و **۱۱۴۱** و **۱۱۴۲** و **۱۱۴۳** و **۱۱۴۴** و **۱۱۴۵** و **۱۱۴۶** و **۱۱۴۷** و **۱۱۴۸** و **۱۱۴۹** و **۱۱۵۰** و **۱۱۵۱** و **۱۱۵۲** و **۱۱۵۳** و **۱۱۵۴** و **۱۱۵۵** و **۱۱۵۶** و **۱۱۵۷** و **۱۱۵۸** و **۱۱۵۹** و **۱۱۶۰** و **۱۱۶۱** و **۱۱۶۲** و **۱۱۶۳** و **۱۱۶۴** و **۱۱۶۵** و **۱۱۶۶** و **۱۱۶۷** و **۱۱۶۸** و **۱۱۶۹** و **۱۱۷۰** و **۱۱۷۱** و **۱۱۷۲** و **۱۱۷۳** و **۱۱۷۴** و **۱۱۷۵** و **۱۱۷۶** و **۱۱۷۷** و **۱۱۷۸** و **۱۱۷۹** و **۱۱۸۰** و **۱۱۸۱** و **۱۱۸۲** و **۱۱۸۳** و **۱۱۸۴** و **۱۱۸۵** و **۱۱۸۶** و **۱۱۸۷** و **۱۱۸۸** و **۱۱۸۹** و **۱۱۹۰** و **۱۱۹۱** و **۱۱۹۲** و **۱۱۹۳** و **۱۱۹۴** و **۱۱۹۵** و **۱۱۹۶** و **۱۱۹۷** و **۱۱۹۸** و **۱۱۹۹** و **۱۲۰۰** و **۱۲۰۱** و **۱۲۰۲** و **۱۲۰۳** و **۱۲۰۴** و **۱۲۰۵** و **۱۲۰۶** و **۱۲۰۷** و **۱۲۰۸** و **۱۲۰۹** و **۱۲۱۰** و **۱۲۱۱** و **۱۲۱۲** و **۱۲۱۳** و **۱۲۱۴** و **۱۲۱۵** و **۱۲۱۶** و **۱۲۱۷** و **۱۲۱۸** و **۱۲۱۹** و **۱۲۲۰** و **۱۲۲۱** و **۱۲۲۲** و **۱۲۲۳** و **۱۲۲۴** و **۱۲۲۵** و **۱۲۲۶** و **۱۲۲۷** و **۱۲۲۸** و **۱۲۲۹** و **۱۲۳۰** و **۱۲۳۱** و **۱۲۳۲** و **۱۲۳۳** و **۱۲۳۴** و **۱۲۳۵** و **۱۲۳۶** و **۱۲۳۷** و **۱۲۳۸** و **۱۲۳۹** و **۱۲۴۰** و **۱۲۴۱** و **۱۲۴۲** و **۱۲۴۳** و **۱۲۴۴** و **۱۲۴۵** و **۱۲۴۶** و **۱۲۴۷** و **۱۲۴۸** و **۱۲۴۹** و **۱۲۵۰** و **۱۲۵۱** و **۱۲۵۲** و **۱۲۵۳** و **۱۲۵۴** و **۱۲۵۵** و **۱۲۵۶** و **۱۲۵۷** و **۱۲۵۸** و **۱۲۵۹** و **۱۲۶۰** و **۱۲۶۱** و **۱۲۶۲** و **۱۲۶۳** و **۱۲۶۴** و **۱۲۶۵** و **۱۲۶۶** و **۱۲۶۷** و **۱۲۶۸** و **۱۲۶۹** و **۱۲۷۰** و **۱۲۷۱** و **۱۲۷۲** و **۱۲۷۳** و **۱۲۷۴** و **۱۲۷۵** و **۱۲۷۶** و **۱۲۷۷** و **۱۲۷۸** و **۱۲۷۹** و **۱۲۸۰** و **۱۲۸۱** و **۱۲۸۲** و **۱۲۸۳** و **۱۲۸۴** و **۱۲۸۵** و **۱۲۸۶** و **۱۲۸۷** و **۱۲۸۸** و **۱۲۸۹** و **۱۲۹۰** و **۱۲۹۱** و **۱۲۹۲** و **۱۲۹۳** و **۱۲۹۴** و **۱۲۹۵** و **۱۲۹۶** و **۱۲۹۷** و **۱۲۹۸** و **۱۲۹۹** و **۱۳۰۰** و **۱۳۰۱** و **۱۳۰۲** و **۱۳۰۳** و **۱۳۰۴** و **۱۳۰۵** و **۱۳۰۶** و **۱۳۰۷** و **۱۳۰۸** و **۱۳۰۹** و **۱۳۱۰** و **۱۳۱۱** و **۱۳۱۲** و **۱۳۱۳** و **۱۳۱۴** و **۱۳۱۵** و **۱۳۱۶** و **۱۳۱۷** و **۱۳۱۸** و **۱۳۱۹** و **۱۳۲۰** و **۱۳۲۱** و **۱۳۲۲** و **۱۳۲۳** و **۱۳۲۴** و **۱۳۲۵** و **۱۳۲۶** و **۱۳۲**

برای ویست کردیم و شش که مرتبه دوم است از طالع اول از هر که بخواهد
 از طالع اول که میشود و در هر سه روز وی عددی نیست از هر یک سیوم وی که یک
 و در مرتبه دوم که یک باقی ماند **حساب** این مرتبه است از وی که یک
 باقی ماند **رج** که یازده کردیم شد و شش که مرتبه سیوم است از طالع اول
 که هر یک سیوم است از طالع اول که یک باقی ماند **حساب** این مرتبه است از وی که یک
 و **۱۱۷۳** و این باقی است از آن که بیشتر بود از وضع مال که باقی میماند و این بود
 و **۱۱۷۳** میزان تفریق میزان مقوم را از میزان مقوم منکم که شد از وضع مال که
 میزان باشد که هزاره و اگر میزان مقوم از میزان مقوم منکم شود و میزان
 مقوم منکم نه زیاده کند اگر نه و اگر میزان مقوم و مقوم منکم برابر باشد
۶ باشد که از هر یک میزان باقی بماند و بگوید که با میزان که داشته را با باشد
حساب این بود و اگر خط **۱۱۷۳** در صورت میزان مقوم بود و **۱۱۷۳** و **۱۱۷۳**
 مقوم منکم **۲** چون یک شود و نه بر وی یازده کردیم شد **۱۱۷۳** میزان مقوم از وی
 که یک باقی ماند **۱۱۷۳** و این میزان است که باقی ماند از تفریق باقی ماند **۱۱۷۳**
 میزان وی باشد **۱۱۷۳** با میزان که داشته را بر آمد و **۱۱۷۳** که حساب است
باینست **۱۱۷۳** اند و این است که ضرب میزان آن در وضع مال و طالع
 بسیار است و آنچه متداول است میان محاسبات است مستوی و معکوس و
 و اعداد اول و ضرب می یابند مفودات می یابند تا ضرب کنند و اگر آن

تفریق

و مفودات است که استانی درین جدول آورده شد به عددی بود که توانستند
 و ضرب کنند آن عدد را از طول و عرض درین جدول آورده و مضروب
 عدد در آن خانه نشسته که ایشان بر گردند و جدول اینست که در آنجا نشسته شد

۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

و چون مفودات معلوم شد **طریق** و ضرب مستوی است که دو عدد را که
 یکدیگر ضرب می نمایند در هر دو سطر یک است که در آنجا که مرتبه از آن مقوم برابر
 مرتبه اول باشد از مضروب فیض من مرتبه از آن مضروب در هر دو سطر مضروب
 ضرب می کنند و حاصلی ایستاده و بر آن مرتبه که در مضروب که باشد ضرب کنند
 و در آنجا که فیض از وی محضین ضرب کنند به مرتبه اول استند از مضروب فیض

اخترام

مردم

و فعل می کنند مضرب فاعله

[illegible]

سید الشهدا

1

[illegible]

دوم
بر عدد خانه دوم

پس مشروب فیہ اکثر تدریجاً نقل
کردم شد در مضمون ۸۵
۹۵

برصغور

تمت

[illegible]

وہاں وہ بھی باغ جمع کر رہا کہ

منزوت

باب اول در بیان اقسام و اشیاء و قیمت و میزان آن چون خواهد بود عددی را
 عددی قیمت مقسوم علیه را بر عددی که در قیمت است کند تا که بر تمام شود
 بر این باشد که اگر قیمت مقسوم علیه را در قیمت مقسوم علیه بود اگر که باشد
 بهر صورت پس از این اقسام عددی که بود در عدد مقسوم علیه قیمت کند تا
 حاصل آن را بر قیمت اول مقسوم علیه را بر قیمت مقسوم علیه کند آن عدد را در قیمت
 مقسوم علیه بر قیمت اول مقسوم علیه کند که اگر که بود و آن را در قیمت
 یکا کند که قیمت مقسوم علیه یکا باشد که اگر که بود و آن را در قیمت
 از قیمت مقسوم علیه بر قیمت مقسوم علیه کند که اگر که بود و آن را در قیمت
 فعلی کند و آن شرط را در آنکه در اول قیمت مقسوم علیه باشد که اگر که بود
 بود و آن مقسوم علیه را بر قیمت مقسوم علیه کند که اگر که بود و آن را در قیمت
 عمل یکا کند تا قیمت اول مقسوم علیه حساب تمام شود و اگر که بود و آن را در قیمت
 انداخته باشد قیمت مقسوم علیه را در قیمت مقسوم علیه کند که اگر که بود و آن را در قیمت
مثال قیمت یک کت که در قیمت مقسوم علیه را در قیمت مقسوم علیه کند که اگر که بود و آن را در قیمت
 آخر اقسام علیه حاصل آن را در قیمت مقسوم علیه کند که اگر که بود و آن را در قیمت
 کرد و در قیمت مقسوم علیه کرد و در قیمت مقسوم علیه کند که اگر که بود و آن را در قیمت
 بهر صورت **۱۴۷۴** چون مقسوم علیه در صورت بهر صورت و در قیمت مقسوم علیه را در قیمت

کند

از آن

مکن

از

کند

از آن

که

باب دوم در بیان اقسام و اشیاء و قیمت و میزان آن چون خواهد بود عددی را
 عددی قیمت مقسوم علیه را بر عددی که در قیمت است کند تا که بر تمام شود
 بر این باشد که اگر قیمت مقسوم علیه را در قیمت مقسوم علیه بود اگر که باشد
 بهر صورت پس از این اقسام عددی که بود در عدد مقسوم علیه قیمت کند تا
 حاصل آن را بر قیمت اول مقسوم علیه را بر قیمت مقسوم علیه کند آن عدد را در قیمت
 مقسوم علیه بر قیمت اول مقسوم علیه کند که اگر که بود و آن را در قیمت
 یکا کند که قیمت مقسوم علیه یکا باشد که اگر که بود و آن را در قیمت
 از قیمت مقسوم علیه بر قیمت مقسوم علیه کند که اگر که بود و آن را در قیمت
 فعلی کند و آن شرط را در آنکه در اول قیمت مقسوم علیه باشد که اگر که بود
 بود و آن مقسوم علیه را بر قیمت مقسوم علیه کند که اگر که بود و آن را در قیمت
 عمل یکا کند تا قیمت اول مقسوم علیه حساب تمام شود و اگر که بود و آن را در قیمت
 انداخته باشد قیمت مقسوم علیه را در قیمت مقسوم علیه کند که اگر که بود و آن را در قیمت
مثال قیمت یک کت که در قیمت مقسوم علیه را در قیمت مقسوم علیه کند که اگر که بود و آن را در قیمت
 آخر اقسام علیه حاصل آن را در قیمت مقسوم علیه کند که اگر که بود و آن را در قیمت
 کرد و در قیمت مقسوم علیه کرد و در قیمت مقسوم علیه کند که اگر که بود و آن را در قیمت
 بهر صورت **۱۴۷۴** چون مقسوم علیه در صورت بهر صورت و در قیمت مقسوم علیه را در قیمت

کند

از آن

مکن

از

کند

از آن

مکن

در هر یکی از این اقسام مقسوم علیه

و می گویند و می گویند

رایج را دو مرتبه نقل کند پس بر سر نشان و کردی طلب کند که از این سر نشان
در سطر اول ثبت کند و همان عدد را در سطر رایج بر روی ثبت کند پس این عدد
و مجموع عدد سطر رایج ضرب کند و بر سطر ثالث زیاده کند تا آخر و آن عدد
ضرب کند و از سطر ثانی که توانست که چون آن عدد یافته شد و عمل بر سطر اولی که شده
باز عدد و مرتبه اولی را سطر اول بر عدد و مرتبه اولی را سطر رایج هم کند و از این سطر رایج را
ضرب کند و بر عدد و سطر ثالث زیاده کند و از همان عدد و مرتبه اولی را سطر اولی از مرتبه
اولی از سطر رایج هم کند پس سطر ثالث را که در نقل کند و سطر رایج را دو مرتبه نقل کند
طریق عمل کند تا به آخر رسد و از سطر ثانی عددی که باشد از این عدد و سطر رایج را
بر عدد و سطر ثالث زیاده کند و یکی بر روی او انداخته و از آنجا که باشد و از سطر
سطحی که به سطر ثانی زیاده باشد و از سطر ثالث هم این عدد را از آنجا که
مثال خواجه شمس که یکبار بر روی عدد و چهار وجهه بر روی عدد و یکی بر روی عدد یک
ثبت کردیم بر صورت **۹۵۳۱۲۵** از اول مرتبه آغاز کردیم که در این ثبت
کردیم و دو مرتبه دیگر که کعب بر صورت **۹۵۳۱۲۵** پس عددی بر سطر
از کعب کردیم که از این سطر اول ثبت کردیم و همان را در سطر رایج و در دیگر
ضرب کنیم و در سطر ثالث ثبت کنیم و در عدد و سطر ثالث از این زوال یعنی از سطر ثانی که
توانیم که در آن یکی است یکی بر سر نشان که کعب بر سطر اول است کردیم و همین که را
سطحی ثبت کردیم و در دیگر که ضرب کردیم شد یکی بر سطر ثالث ثبت کردیم

بعد از آنکه شرط عمل نکند از این ثبت

ضرب

محل

باز در سطر ثالث ضرب کردیم شد یکی از سطر ثانی که کعب است که کردیم پس یکی که در
سطح اول است یکی که در سطر رایج است هم کردیم شد و باز همان یکی که در سطر اول
و در دیگر که در سطر رایج است ضرب کردیم شد و بر سطر ثالث اضافه کردیم شد باز
همان یکی که در سطر اول است بر سطر رایج زیاده کردیم شد و سطر ثالث را که هم
کردیم و سطر رایج را دو مرتبه بر صورت **۹۵۳۱۲۵** پس بر کعب دوم عدد
طلب کردیم که از این سطر اول ثبت کنیم همان عدد را بر روی در سطر رایج و مجموع
رایج ضرب کنیم و در سطر ثالث اضافه کنیم باز و سطر ثالث ضرب کنیم و از سطر ثانی که توانیم
و آن دو است بر کعب دوم در سطر اول وضع کردیم و از روی در سطر رایج همین
وضع کردیم و مجموع عدد سطر رایج را عددی و در سطر دوم و در سطر ثالث زیاده
کردیم و همین دو را در سطر ثالث ضرب کردیم و از آنجا که کردیم پس از آن دو را که در
اول است بر دیگر که در سطر رایج است هم کردیم و همان دو را که در سطر اول ثبت
سطح رایج ضرب کردیم و بر سطر ثالث زیاده کردیم باز همان دو را بر سطر رایج زیاده
کردیم پس سطر ثالث را که در نقل کردیم و سطر رایج را دو مرتبه بر صورت
۹۵۳۱۲۵ پس بر کعب سوم همان عدد کعب کردیم باقیمانده از خواجه
کعب است کردیم و همان را در سطر رایج وضع کردیم و عملی در سطر اول
و مجموع سطر رایج ضرب کردیم و سطر ثالث زیاده کردیم و در سطر ثالث ضرب کردیم و از
تانی همان کردیم بر صورت **۹۵۳۱۲۵** **۳۶۵**

الفرجه از سطر اول کنگی است بسطر دوم که در آن دو سطر اول
در مجموع سطران یک درم و بر سطران یک ریاضه که در آن سطر
اول بر سطران یک ریاضه که در آن دو سطر اول کنگی است
بخت کنگی بر روی ریاضه که در آن دو سطر اول کنگی است
مقدور است و پنج است و در جزو از آنکه عمل دهفت هزار و دو و سیست و
چهار و یک از آن در می باشد و **دانش** محقق بطریق دیگر که کنگی
حاصل آمده باشد در شل خود یکی ریاضه ضرب یک ریاضه حاصل آید و در سطر
کنده و بر سطر یکی ریاضه که در آن بود **مثال** کنگی بود **۱۰۷۵۵۴**
و در شل خود یکی ریاضه ضرب یک درم شد و صورت **۱۰۷۵۵۴** از آن
ضرب کردیم **۳۵۵۴** که بر روی ریاضه که در آن شد **۳۷۷۳** و این
خرج است **دانش** میزان کعب میزان کعب را بگیرند و نگاه دارند و
میزان کعب را بگیرند و از آن کعب که در شل خود ضرب کنند و آن
باز در آن عدد ضرب کنند و میزان وی بگیرند و اگر گمانه باشد میزان
کسر روی هم که میزان و بر این میزان نگاه داشته باشد اگر را بر باشد
عمل است و اگر **مثال** میزان کعب بود **۹** نگاه داریم
میزان کعب بود **۸** و در شل خود ضرب کردیم و بدید شد **۷۲** باز
در وی ضرب کردیم شد بر صورت **۵۱۲** میزان این **۸** و میزان بود

اجزا کعب
یکی کعب در شل خود
عبارت می باشد از شل کعب
ضرب کعب در شل خود
ریاضه کند



اصفاره

در آن دو سطر اول کنگی است و اینست که حساب است
کعب **اصم** را بر طریق اصفاره بدون آنکه جا کعب را در آن
انصار از آنکه کنگی را که از عدد اصفاره است بخیزد و جوی سه و شش
در سطر کعب بگیرند و مقدار است از وی طرح کنند و در شل خود
ضرب کنند و مقدار است اصفاره طرح کنند و اینها یک درم شد و کنگی شد
و این نشان ثابت بود و زراج نشان این در جزو ریاضه که در آن
این بود و اعال این نوع که یاد کرده اند و آنست که اعلی علم بالصور
فصل دوم در کسور و آنند **باب** است **باب اول**
در شناختن اجزا و مخارج و وضع کردن کسور **باب دوم**
در دانستن تعریف کسر **باب سوم** در دانستن
تعریف کسر **باب چهارم** در دانستن جمع کردن
باب پنجم در دانستن تقوین کسر **باب ششم**
در دانستن ضرب کسر **باب هفتم** در دانستن
قسمت کسر **باب هشتم** در دانستن جذر کسر
باب نهم در دانستن کعب کسر **باب اول**
در شناختن اجزا و مخارج و وضع کردن کسور و آنست که
کسور را از دو سطر ساخته شود و در آن دو سطر اول را اجزا گویند

و اگر اتفاق و تاسیس اعتبار کنیم چنین آید **باب اول** و این مقصود است **باب اول**
 اندر دانستن کعب کسور که اگر کعب و می خوانند بدانند که اگر از اجزا
 و مجموع و اگر کعب منطبق بود کعب اجزا را بر کعب مجموع می کنند اگر بر کعب
 اتم باشد باقی را منطبق باشد و دیگر را هم مجموع را در کعب ضرب کنند و باقی بقی
 و می بماند برقی جمع کنند و اگر کعبی بود که اول و غیره که تا اجزا شود و بعد
 از آن این عمل کنند **باب دوم** در صورتی که اجزا و مجموع را کعب منطبق باشد که هم
 هست و منفی جز در از صحت و چهار جز و کعب بر این است که هم بر صورت
باب اول کعب اتم این بود که کعب مجموع که است نسبت که در هم حاصل آمد **باب دوم**
 و این کعبان کعب است **باب اول** در صورتی که اجزا و مجموع را کعب باشد و با
 یکی را از ایشان کعب بود و دیگر را نه کعب که هم که ده در هم و هم دانست کعب
 بر این است که هم بر صورت **باب اول** کعب کسور که در هم حاصل آمد **باب دوم**
 که هم حاصل آمد **باب اول** کعب این یک فرقی آمد **باب دوم** که در هم حاصل آمد
 که هم حاصل آمد **باب اول** و این کعبان کعب است بر هر و اندام علم بالعدود
مقاله دوم در توار حساب و این باره است **باب اول**
 اندر دانستن اشیاء اعداد **باب دوم** اندر دانستن خاصیت اعداد
باب سوم اندر دانستن اعداد و متوالی و تصعیف و تصعیف
باب چهارم اندر تصعیف و تصعیف و جمع و تفریق که در جز و کعب است

و اگر باطل باشد
 ۵
 ۴۳۱۳
 و غیر آن
 دانستن صو

بسم

باب پنجم اندر دانستن نسبتها **باب ششم** اندر دانستن اشیاء اعداد
 مسائل لطیف و کتب **باب هفتم** اندر دانستن حساب خطای **باب هشتم**
 اندر دانستن اشیاء که در جز و مقابل است **باب نهم** اندر دانستن اشیاء که در جز و مقابل است
 بطریق جز و مقابل **باب دهم** اندر دانستن اشیاء که در جز و مقابل است
 و جز و مقابل است **باب یازدهم** اندر دانستن اشیاء که در جز و مقابل است
 و بعضی اشیاء که در جز و مقابل است **باب بیستم** اندر دانستن اشیاء که در جز و مقابل است
اعلا بدان اعداد که می عدد نیست و عدد مرکب است از دو
 و خاصیت وی اینست که هم عدد است و هم جز و در هم کعب است و کعب
 و در ضرب و جمع نیز باید و نگار و خاصیت عددانست که نسبت مجموع و دو طرف
 خود نیز باشد و بر این چون ده که یک طرف و بر این است و طرف دوم باز
 مجموع طرفین است و نصف وی ده است و بر این چون یکی که کم از وی است
 و نوزده که زیاد از وی است بر مجموع ایشان بیست و ده نصف وی و عدد
 بر دو نوع است زوج و فرد زوج آن بود که بر این جمع باشد و فرد آن بود که
 و بر این جمع نباشد اما زوج بر دو نوع است یا زوج الزوج است یا زوج الفرد
 الزوج آن بود که بر این یک در یک رسد اما که شش و شانزده وی و دو زوج
 اما که هم در آن یکی رسد اما که ده و چهارده و بیست اما فرد زوج است
 یا مرکب و اول آن باشد که وی را بر هر عدد که نسبت نشود جز بر خود

چون گفت و بازده و سیزده و مرکب آن بود که عدد که قیمت شود بر وزن
 چون نه و بازده که بر قیمت شوند چون عددی را در مثل خود ضرب کنند که حاصل
 از آن حاصل شود چون ۱۷ که از ضرب ۱۲ است و مثل خود چون سه عدد باشد
 و در یک ضرب کنند حاصل از آن که ضرب خوانند چون ۶۳ که از ضرب ۷ است
 بود که سه عدد است و ای آن و در یک و اگر دو عدد مختلف را در یک ضرب کنند
 عدد وسط بود چون ۱۲ که از ضرب ۳ است اند ۳ چون سه عدد مختلف را در یک
 ضرب کنند حاصل اول در دوم است و در سوم یک یک مختلف و دو و سه و ای
 ضرب کنند حاصل از آن عدد چهارم خوانند چون ۶۰ که از ضرب ۵ که سه عدد
 مختلف از آن در یک حاصل شده و در جدول صورتها آن اعداد را که در یک ضرب
 کنند حاصل خوانند چون چهار عدد باشد که نسبت اول در دوم چون یک به دوم
 چهارم از آن اعداد و مشابه خوانند چون ۹۰ که اول است نسبت
 از یک به دوم و چهارم که سوم است به نصف آن است که چهارم است
 و اگر سه عدد باشد که نسبت اول در دوم نسبت دوم باشد سیم و از آن اعداد
 مشابه خوانند چون ۱۳۵ که اول است نسبت اول در دوم و سیم باشد و حاصل
 وسط و اگر آن دو عدد را وسط مشابه خوانند حاصل که ۳۰ که اول است نسبت
 مشابه است ۹۰ که اول است نسبت اول در دوم و سیم باشد و حاصل مشابه
 چون اول است و عدد چهارم مشابه باشد و حاصل عدد چهارم که آن دو عدد را

۹۰

مجسم مشابه خوانند حاصل که ۳۰ که اول است نسبت اول در دوم و سیم باشد و حاصل
 ۹۰ که اول است نسبت اول در دوم و سیم باشد و حاصل مشابه
 از آن اعداد و حاصل که از آن اعداد از آن اعداد از آن اعداد از آن اعداد از آن اعداد
 سیم و بر این که می بخش شود و اگر کم از وی شود ناقص خوانند چون مثلاً
 نصف در ربع و این وی را می بخش شود و اگر کم از وی شود ناقص خوانند
 چون دو و از ده که نصف و مثل و ربع و سیم و نصف سیم و این که می بخش
 شود چون دو عدد باشد مختلف از آن دو عدد به نسبت شود و اگر در آن اعداد
 خوانند حاصل که از آن اعداد از آن اعداد از آن اعداد از آن اعداد از آن اعداد
 و هر دو عدد یک قیمت شوند از آن اعداد خوانند حاصل که مثلاً و در آن اعداد
 بر این قیمت شوند و چون دو عدد باشند مختلف از آن اعداد از آن اعداد از آن اعداد
 سیم که از آن اعداد از آن اعداد از آن اعداد از آن اعداد از آن اعداد
 که تا کم از وی شود و اگر با آن اعداد از آن اعداد از آن اعداد از آن اعداد
 سیم شود و از طرف دیگر می ماند با آن اعداد از آن اعداد از آن اعداد از آن اعداد
 متجانس بود یعنی هر دو عدد که قیمت نشوند از آن اعداد از آن اعداد از آن اعداد
 و از آن اعداد از آن اعداد از آن اعداد از آن اعداد از آن اعداد از آن اعداد
 بدان که هر که قیمت است از آن اعداد از آن اعداد از آن اعداد از آن اعداد از آن اعداد

شود

صحیح ثابت اعدا و متوافقت است چون نسبت ایشان با اعدای دیگر که از ایشان
ما فی شریعت و ما که ۱۲۰۸ هجری باشد **۱۲۰۸** و ثابت اعدا و متوافقت است که
نسبت ایشان با عدو و دیگر که از ایشان با نداشتند و دو قسمت اعدا و متوافقت است که
چون کردن بعد از خود رسیدن و ذوالی باشد و چون یکی را بعد از آنکه نسبت ایشان
تضعیف کند و نسبت از او زیاده بر ذوات شریعی ضرب کند و یکی که کند
این عدو و ذوالی بود که این کردن عدو ناقص حاصل می باشد و اگر آن عدو را در اصل
خود ضرب بکند بر دو موضع است که در یک موضع نصف وی را با توان و در موضع
دوم با یک کم کند یا بماند و دیگر که ضرب کند مجموع این هر دو عدد یکی کم از اصل
و ذوالی بود که از آن کردن عدو ناقص حاصل می باشد **مثلاً** دو عدد داد و تقابله
زاده ۱۷۲۹۶ ناقص ۱۸۳۱۶ این یک عدد از آن زاده ۱۰۸۱۰ رسید و آن ذوالی
عدو در آن نصف چهار است یکی را چهار و تضعیف کردیم **مثلاً** و مضعفان ۳۳
در مثل خود زیادت شریعی ضرب کردیم **مثلاً** ۱۱۵۳ یکی کم کردیم باقی ماند ۱۱۵۲ این
مثل ذوالی است که تمام کردن عدو ناقص حاصل می باشد نسبت این نسبت
روشن گشت که نشاء اعدا و تقابله را بعد از خروج از موضع کت طریق دیگر است که اگر
اعداد و تقابله درین عمل حاصل می باشد و نسبت یکی که چون از خود از روی یکی که

[illegible][illegible]

امام

حاصل راصہ

قسم

قوله

۷۵

ΔΠΠ4VΠΠΠ0V09001410

[illegible]

[illegible]

31

مستقیم را بر مقصود غلبه نسبت کردیم آمد **ج** در جوابت کردیم و اگر چه
عذر تو را محال است که کردیم و بجای دیگر را کردیم خدا اول **ج** و در حق
ج و این جواب است **مسئله** اگر گویند مردی داشت عذر همشانی خود را بگوید
بر او چه خبری و این منع فاشی بر او بهمان نسبت که او را فرستاده بود باز آورد
مرد و بیست و یکدم شد و او را از خدا باز آورد و مرد چند **طریق** است خدا که
اصلی است در مرد و بیست و یک که حاصل است غریب کند و بعد منع می کند
مثال ایدال بود و باوت و او را از خدا باز آوردی که فاشی بر او و او را است و آن
از خدا بیست و یک که فاشی بر او باز آورد و او را بیست و یک که فاشی بر او
عذر او که است در مرد و بیست و یک که حاصل است غریب کردیم خدا **مسئله**
بندوی بگویم **مسئله** ۱۰ هزاروی که کردیم باقی ماند ۱۰ و این سو و او را است چون
جمع مال سو و او را که فاشی بر او باقی ماند و این سو و او را است **مسئله** اگر گویند
فاشی بر او را که در مرد و بیست و یک که حاصل است غریب کردیم خدا
در دزد که در ششم سو و او را که فاشی بر او باقی ماند **طریق** است که حاصل است
غریب کند و در دزد که بیست و یک که حاصل است غریب کردیم خدا
شده ۱۰ و بر ششم است که کردیم آمد **مسئله** ۳۵۰ و این جواب است **مسئله** اگر گویند
سفری است به دور از محلت تا که ده تو که ده میست و بیست و یک که فاشی بر او
دهی تو که ده میست و بیست و یک که فاشی بر او باقی ماند **طریق** است که حاصل است

و جمع کنند

پنج

بیان چهارشش مثل من و از اطلبوب نام کردم و بر زرع که کوه درین
 کردم و هم در وی ضرب کردم شد **۳۳** و در زرع اطلبوب ضرب کردم شد **۳۴** فصل میان
 بود و از اطلبوب است و فصل میان در دوم و در زرع اطلبوب این مقدار اندر دوم
 چهار کردم و که در زرع اول درض کرد و بودم از نول چهار کردم و جمع کردم و یک
 شد خان این و در سوم کشت است و در زرع این درض کردم کشت و این را
 اطلبوب دوم نام کردم پس دو کشت از این نوع یکی کشت و رفت که عیار اطلبوب
 ضرب کردم شد **۳۵** و در ض که عیار در وی است ضرب کردم شد **۳۶** فصل میان بود
 از اطلبوب است و فصل از این شش که عیار سوم است و رفت که عیار اطلبوب
 و این یکی است کشت کردم شد **۳۷** این مقدار از این شش یکی از این و در وی کشت
 رفت که عیار میان این کشت و در ض که عیار است ضرب کردم شد **۳۸** فصل
 ضرب کردم که عیار از این شش است شد **۳۹** و در زرع ضرب کردم
 شد **۴۰** فصل میان بود و در ض که عیار از اطلبوب است و در عیار
 چهار کشت و این است کشت کردم شد **۴۱** این مقدار از ده ماکه است و این نوع
 اندر زرع یکی و در وی کشت از این میان است یعنی از این نوع جواب بود
 کشت چهارشش است **۴۲** که اگر کوه در کن یا باران یا کوه بگذرد
 اول در کشت نصف مال تو یا مان در میای تا شش است و دوم سوم کشت
 است مال تو یا مان نه میای تا شش و سوم اول کشت است مال تو یا مان نه میای

مال هر يك جدا بماند و بای قاش چند **مربع** است که فرج هر يك جدا جدا
 بر کتبت کند و در یک مربع کند و یکی بوی از ایندهای قاش باشد
 اگر قوم فرج باشد و اگر قوم فرج باشد یکی که کند بای قاش باشد پس از فرج
 اول یکی که کند و در فرج دوم فرج کند و یک نایه کند و در فرج سوم فرج
 مال اول قاش را از فرج دوم یکی که کند و در فرج سوم فرج کند و یک نایه کند
 در فرج اول فرج کند مال دوم باشد از فرج سوم یکی که کند و در فرج اول
 فرج کند و یکی نایه کند و در فرج دوم فرج کند و یک نایه کند و در فرج سوم
 قوم باشد هر آن طریق که دارد یکبار کند و بار دوم نایه کند **مربع**
 درین سه فرج یکبار کند و یکبار کند و یکبار کند و یکبار کند
 از فرج اول یکی که کند و در فرج دوم فرج کند و یک نایه کند
 فرج کند و **مربع** و این مال اول است
 فرج کند و یکی نایه کند و در فرج دوم فرج کند و یک نایه کند
 سوم یکی که کند و در فرج اول فرج کند و یک نایه کند
 شد و این **مربع** است
 شود و در هر صد و یکدها را مال می دود
 مال می دود و این **مربع** است که یکی را جدا جدا
 یک از وی که کند و در فرج دوم فرج کند و یک نایه کند و در فرج سوم

نکته

مثال یکی از چهار را بضعیف کردم شد ۲ و این را مقسوم علیه نام کردم یکی از دو
 کم کردم و در ده فرج کردم شد ۱۵۰ مقسوم علیه نام کردم حاصل شد ۳
 و این **مربع** است که اگر کند بای قاش باشد و بر هر یکی مالی بود یکی از این
 مال بود و درین مسکن و این مال قاش که هر یکی از این شد و در وی چیزی نماند پس
 دیگری مال خود را از وی شده است بر مسکن و یک مقدار که ایشان داشتند
 بداد و بدست وی چیزی باقی نماند پس هم چهارمین مال خود را بداد و بدست
 همه متساوی شد مال هر یک جدا بود **مربع** است که یکی را بضعیف
 کند و یک نایه کند و در فرج دوم فرج کند و یک نایه کند مال اول بود مال
 اول که نایه کند و یک نایه کند و یک نایه کند و یک نایه کند و یک نایه کند
 یکبار کند و یکبار کند و یکبار کند و یکبار کند و یکبار کند
 نصف کردم شد ۱۶ و در ده فرج کردم شد ۲۵۰ یکبار کند و یکبار کند
 که در **مربع** و این مال اول است یکی نایه کند و یک نایه کند و یک نایه کند
 یکی نایه کند و یک نایه کند و یک نایه کند و یک نایه کند و یک نایه کند
 شد و این **مربع** است که اگر کند بای قاش باشد و درین یکبار کند و یکبار کند
 اول که نصف مال را مال تمام بای قاش باشد دوم که نصف مال را مال تمام
 بای قاش باشد سوم که نصف مال را مال تمام بای قاش باشد
مربع است که یکی از فرج اول کند و در فرج دوم فرج کند و یک نایه کند

عدد مطلوب از وی که باقی ماند ۳۰۰ بفعل مقدار یک که ۳ است قیمت کردم
۱۲۰ و این عدد یک است که قیمت وی مقدار یک است از قیمت یک کردم
باقی ماند ۱۰ این عدد یک است که قیمت ایشان مقدار یک است و این مقدار
یک یکی است و یکی صحیح در جمله که باقیمانده قیمت همین دو عدد
مطلوب بود مثال در یک عدد و مقدار صحیح باشد یک مقدار از آن فرض کردم
و دوم دوازده و دو که مقدار یک است در صد ضرب کردم شد ۲۰۰ و دوازده
مقدار شصت و در قیمت ضرب کردم حاصل آمد ۲۴۰ عدد مطلوب از وی
کم کردم میان ایشان فرض کردم ۲۲۰ پس مقدار شصت را در عدد یک که ضرب
کردم آمد ۲۴۰ عدد مطلوب از وی کم کردم باقی ماند ۲۰ بفعل مقدار یک که ۱۰
قیمت کردم حاصل آمد ۲۰ و این دو یک است که قیمت ایشان و قیمت است
کم کردم باقی ماند ۱۰ این عدد یک است که قیمت هر یکی از ایشان دوازده است
در اصل یک شصت و شصت دو عدد بین عدد ضرب کنند در حاصل یک شصت کنند
عدد یک که قیمت یک عدد و با عدد یک که قیمت یک عدد و با عدد یک که قیمت
باشد **مقدمه** اند و این تر حساب خطا این هر عدد را که خواهد
که بطریق خطا پس است و آنکه عددی فرض کند که کمتر از مجموع اول و دوم بود
و در وقتی سوال حاصل هر قیمت و زیاده و نقصان کنند که مطلوب باشد
عدد ما خود جواب باشد و اگر مطلوب نرسد اند که زیاده یا نقصان باشد تا خطا اوج

و این عدد را عدد اول پس عدد یک که زیاده و نقصان مثال عمل کنند که مطلوب باشد
عدد دوم جواب بود و اگر زیاده یا نقصان باشد عدد جواب خطا دوم نام کنند
پس یک که خطا اول و خطا دوم را مطلوب را بداند یا باقی باشد عدد اول را
و خطا دوم ضرب کنند و عدد دوم را با خطا اول و حاصل میان ایشان را حاصل خطا
قیمت کنند بقصد بود که اگر یک خطا را بداند و یکی ناقص عدد اول و خطا دوم
ضرب کنند و عدد دوم را با خطا اول و مجموع ایشان را از یک خطا ضرب کنند
مقصود بود **مساله** اگر گویند که کم سه عدد است که اول دوم و چهارده است
و دوم بیست و یک و سوم با اول هفده مثال عددی وضع کرد که
کم از چهارده بود خطا ۶ عدد دوم باشد ۸ عدد سوم باشد ۱۱ پس مجموع اول و
سوم باشد ۱۹ مطلوب باشد هفت خطا از کم بدو و شش که اول و دوم کم
عدد اول باشد و این خطا خطا اول است پس عددی دیگر وضع کردم مثلاً ۱۰
دوم باشد ۵ و عدد سوم باشد ۶ مجموع عدد اول و دوم باشد ۱۱ مطلوب
باشد هفت خطا از کم از اندر است و این خطا دوم است بقصد خطا اول
عدد دوم ۱۱ و ضرب خطا دوم در عدد اول ۲۰۸ فصل ایشان ۲۱۹
خطا یک که ۱۰ است قیمت کردم آمد ۱۰ و این عدد اول است عدد دوم باشد و عدد
سوم باشد ۱۱ مجموع عدد اول و سوم باشد و این جواب است **مساله** اگر
جوابی از خطا نیست عددی شیرین و غنی ترش یا رقم و ختم شیرین چهار عدد

و ترشفت بدو دوم بود که اول عدو ناما چنان باشد **مثال** عددی یکم
 که از وی ربع و پنج خیزد و آن است که نصف است نصف کردیم شده و
 و این عددی است که از خیزد و نصف و ربع و مطلوب با چنین
 عدد است پس **۵۴** را عدد اول و اولی که در هر شش از وی یکم که در هر شش
 عدد یکم که در هر شش و این را در هر شش **۱۰۸** هر چهار وی یکی که در هر شش
 و از نصف دیگر که در هر شش که در هر شش **۱۰۸** جمع کردیم شده **۱۰۸** و این عدد دوم
 ما را عددی است که در هر شش که در هر شش **۱۰۸** و این عدد دوم که در هر شش
 بود **۱۱۲** هر شش و یکی که در هر شش **۱۱۲** و این عدد دوم که در هر شش
۵۴ هر شش و یکی که در هر شش **۵۴** و از نصف دیگر که در هر شش **۵۴** که در هر شش
 شده **۲۲** ما را به پنج با عدد یکم که در هر شش **۱۰۸** و این عدد دوم که در هر شش
 ضرب کردیم **۱۱۲** و عدد دوم را در هر شش **۱۰۸** و این عدد دوم که در هر شش
 در هر شش **۱۰۸** است که در هر شش **۱۰۸** و این عدد دوم که در هر شش
 دو عدد است که نصف اول و دوم شده است و شش دوم با اول و دوازده
مثال عددی یکم که از وی نصف خیزد و آن دو است و این را عدد اول
 که نصف این را از شازده که یکم باقی ماند **۱۰** و این شش عدد دوم است که نشان
 یکم که حاصل **۱۰** بود که عدد اول است زیاده که شود ما را دوازده که
 خطا کردیم پنج تا نصف عددی دیگر که در هر شش **۱۰** نصف و یکی که در هر شش **۱۰**

از شازده

از شازده که یکم که در هر شش **۱۰** و این شش عدد دوم است که نشان
۱۰ بود که عدد اول است زیاده که شود ما را دوازده که
 خطا کردیم یکی که در هر شش **۱۰** و این شش عدد دوم است که نشان
 عدد دوم در خطا اول **۱۰** مجموع هر دو **۲۰** مجموع خطای که **۱۰** است که
 کردیم **۱۰** و این عدد اول است که نشان از شازده که یکم باقی ماند **۱۰** و این
 دوم است که نشان با عدد اول دوازده است **۱۰** اگر کوئند در هر شش
 الی آخر حساب ده که در هر شش **۱۰** و این عدد دوم که در هر شش
 و این را به عدد یکم که در هر شش **۱۰** و این عدد دوم که در هر شش
 کردیم که شش و یکی که در هر شش **۱۰** است این را عدد اول که
 و نشان و یازده ضرب کردیم **۱۰** و شش و یازده شش شده **۱۰** هر دو
 کردیم شده **۱۰** و این عدد دوم که در هر شش **۱۰** و این عدد دوم که در هر شش
 کردیم **۱۰** و شش و یازده ضرب کردیم **۱۰** و شش و یازده شش شده
۱۰ جمع کردیم شده **۱۰** ما را به مطلوب است خطا کردیم **۱۰** و این عدد دوم که در هر شش
 عدد اول در هر شش **۱۰** و این عدد دوم که در هر شش **۱۰** و این عدد دوم که در هر شش
 فصل میان این **۱۰** و این عدد دوم که در هر شش **۱۰** و این عدد دوم که در هر شش
 بود است **۱۰** اگر کوئند که در هر شش **۱۰** و این عدد دوم که در هر شش
 دوم است و شش اول و این عدد دوم که در هر شش **۱۰** و این عدد دوم که در هر شش

از شازده که یکم که در هر شش **۱۰** و این شش عدد دوم است که نشان
۱۰ بود که عدد اول است زیاده که شود ما را دوازده که
 خطا کردیم یکی که در هر شش **۱۰** و این شش عدد دوم است که نشان
 عدد دوم در خطا اول **۱۰** مجموع هر دو **۲۰** مجموع خطای که **۱۰** است که
 کردیم **۱۰** و این عدد اول است که نشان از شازده که یکم باقی ماند **۱۰** و این
 دوم است که نشان با عدد اول دوازده است **۱۰** اگر کوئند در هر شش
 الی آخر حساب ده که در هر شش **۱۰** و این عدد دوم که در هر شش
 و این را به عدد یکم که در هر شش **۱۰** و این عدد دوم که در هر شش
 کردیم که شش و یکی که در هر شش **۱۰** است این را عدد اول که
 و نشان و یازده ضرب کردیم **۱۰** و شش و یازده شش شده **۱۰** هر دو
 کردیم شده **۱۰** و این عدد دوم که در هر شش **۱۰** و این عدد دوم که در هر شش
 کردیم **۱۰** و شش و یازده ضرب کردیم **۱۰** و شش و یازده شش شده
۱۰ جمع کردیم شده **۱۰** ما را به مطلوب است خطا کردیم **۱۰** و این عدد دوم که در هر شش
 عدد اول در هر شش **۱۰** و این عدد دوم که در هر شش **۱۰** و این عدد دوم که در هر شش
 فصل میان این **۱۰** و این عدد دوم که در هر شش **۱۰** و این عدد دوم که در هر شش
 بود است **۱۰** اگر کوئند که در هر شش **۱۰** و این عدد دوم که در هر شش
 دوم است و شش اول و این عدد دوم که در هر شش **۱۰** و این عدد دوم که در هر شش

و این را عدد دوم قرار دادیم پس شرط دوم طلب کردیم و شش اول **۲۵** است
دوم **۲۵** است پنج کردیم و سپس سوم از روی یکم کردیم باقی مانده **۱۷** و این همان
یابست که چهارم است بخار کردیم **۲۲** ناقص و از خط اول چهارم است هر یک را
از اعداد اول و خط اول دوم و از اعداد دوم و خط اول اول کرده که هر یک را
بر تقصیر اول

دوم	سوم	چهارم
۲۵	۲۲	۲۵

 و در این چهار عدد و خط
یکی که شش از اول نصف سوم یکم است چهارم دوم و نه است و دوم که شش اول از یک
که پنج سوم چهارم است شرط سوم طلب کردیم شش اول که **۲۹** است و پنج
که **۲۹** است شش کردیم شد **۱۹** از دوم که **۱۸** است از روی یکم کردیم باقی ماند
۱۵ و این را چهار عدد و خط اول است یابست خط اول دوم را **۲۵** و این اعداد را
اعداد اول اول نام کردیم و خط را خط اول **۲۱** دوم با شش که خط اول اعداد
مازاد و شش کردیم عدد دوم که شش از روی یکم کردیم پس شرط دوم و سوم
چهار و شش از شش از روی نصف سوم خیر شد برین صورت
اول دوم

سوم	چهارم
۲۵	۲۵

 و این
دوم است بیاد است چهارم دوم از روی خط دوم باقی مانده **۱۷** و این همان است
یابست چهارم **۲۲** بر تقصیر اول

دوم	سوم	چهارم
۲۵	۲۲	۲۵

 و در این چهار عدد و خط
یک شرط سوم و شش که نصف سوم چهارم اول یکم است چهارم دوم است و این را
اعداد دوم نام کردیم پس شرط دوم طلب کردیم شش اول که **۲۵** است

شد پانزده شتی و شتی ضرب کردم شد مانی جمع کردم شد بر مثال عدد ۱۵
 شتی ۲۵ مال ازاد و این را ازاد زاده بود و زاده باشد **مال** اندر ضرب ناقص شد
 ناقص می گوییم که در عدد لاشی و پانزده عدد لاشی ضرب کنیم که در برصورت
 لاشی ۱۰ شتی ده عدد را در پانزده عدد ضرب کردم شد ۱۵۰ عدد را ازاد پانزده عدد
 در لاشی ضرب کردم شد ده شتی ناقص و پانزده عدد را در لاشی ضرب کردم شد
 پانزده عدد ناقص لاشی در لاشی ضرب کردم شد مانی ازاد جمع کردم شد بر مثال
 عدد ۱۵ شتی ۲۵ مال ازاد **مال** اندر ضرب ناقص در لاشی ضرب کردم که در عدد
 لاشی را در پانزده عدد و شتی ضرب کنیم که در برصورت لاشی ۱۰ شتی ده
 و پانزده ضرب کردم شد صد و پانزده عدد و شتی ضرب کردم شد ده شتی
 و پانزده در لاشی ضرب کردم شد پانزده شتی ناقص لاشی در لاشی ضرب کردم شد
 مانی ناقص در صورت ده بشمار ازاد است و پانزده ناقص را ازاد ناقص کنیم
 کردم مانی باقی مانده شتی ناقص بود برصورت عدد شتی ناقص مال ناقص است
 اگر جنس بخش باشد عدد بر و آن است که گویند ضرب کن و شتی را بر شتی ده را
 بر جمع می کنند و عدد بیرون آید و اگر گویند ضرب کن ده مال را بر جمع مال ده
 بر جمع می کنند حاصل ده و عدد و اگر مال بر عدد ضرب کنند حاصل ده و مال
 گویند ضرب کن ده مال را بر شتی ده را بر جمع شتی ده و عدد و بر و آن است که
 قسمت کن بیست شتی را بر عدد و بر و آن است که حاصل ده و بر و آن شتی را

ایده آن خبر باشد چنانکه اگر
 ضرب کنند آن خبر بر و آن آید

در این

بر این خبر بر و آن که بر عدد و قسمت کنند همان بر حاصل که در و اگر در و جنس یک طرف
 باشد و یک جنس یک طرف باشد که قسمت توان کرد و باشد که توان کرد و مال که گویند
 کن ده شتی و چهار مال را بر شتی ده شتی را بر و شتی است که در عدد و دو چهار مال را
 بر و شتی است که در و شتی بود حاصل است که در عدد و شتی بود و شتی است که در
 مال که گویند چهار مال ده عدد و شتی کن بر و شتی ده شتی مال شود اما عدد بر شتی
 شود و اگر یک بر شتی که در شتی ضرب کنند عدد شود و چون در ضرب نیامده است
 در ضرب نیامده که اگر در ضرب است و در و عدد افقیب و بی ظاهر و عدد و بر
 که در ضرب هر شد و در قسم عدد ضرب کنند حاصل ایده مال را در قسم بود و عدد
 گویند ده لاشی را بر شتی قسمت کن حاصل افقیب چهار عدد و ده لاشی را بر شتی قسمت کن
 که در کمال حاصل چهار عدد و بر و بر صورت شتی که در قسم عدد است و در مال که
 چهار شتی بود و این معادل ده لاشی شود و اگر بر و باشد که در و معادل
 شود و در و این است که در باشد که معادل و بی باشد از این مع که در باشد که
 لاشی معادل است در عدد و ده لاشی را در و این مع که در
 و بی است که در شود چهار مال معادل ده است لاشی هر که که در و بر و بی
 بود که در و لاشی ضرب کنند مال و بر و بی سوال حاصل بی از این خبر بر و معادل
 بر و بی شود از و طرف اگر یک طرف بر و بی حاصل باشد از ده که در و معادل
 در طرف دیگر از ده که در و لاشی را بر و بر و بر و معادل که گویند ده عدد لاشی

معاول و مال است و کطرف یک شیء ناقص است هر دو طرف یک شیء زیاد
 کند شود و عدد معاول و مال یک شیء ناقص شود هر دو طرف شیء زیاد
 اما کطرف یک شیء نقصان شد و کطرف دیگر زیاد و اگر از هر دو طرف چیزی
 باشد با این نقصان برابر باشد یا مختلف با یک شیء باشد یا در وجهی اگر برابر باشد
 از هر دو طرف لفظ باید انداخت و اما اگر هر دو طرف مقدار نقصان بسیار فرق
 باشد که کونده الاشیء معاول است الا شیء خواه که از هر دو طرف لفظین تمام
 مانده عدد معاول یک مال خواه که یک شیء از هر دو طرف زیاد و کم شده
 معاول یک مال و اگر نقصان مختلف باشد و یک شیء باشد لفظ که زیاد و کم
 تا انظر بهت شود پس این مقدار طرف دیگر نیز اما از طرف دیگر نقصان شود
 بهت کرد و او باید بدان مقدار زیاد شود و حاکم عدد الاشیء معاول از
 مال است الا شیء در شیء ناقص هر دو کطرف زیاد و کم از هر دو نقصان بود و
 شراقی مانده عدد و شیء معاول از هر دو مال و اگر نقصان را یک شیء باشد
 باشد کطرف دیگری زیاد و کم در همان زیاد و کم نقصان باشد
 دیگر زیاد و کم و کطرف اول همان زیاد و کم باشد که
 مالی است شیء هر دو طرف زیاد و کم و مال بر هر دو طرف زیاد و کم شده عدد و
 معاول از هر دو عدد و شیء چون چیزی معاول چیزی شود و هر دو طرف یک شیء
 مقدار که از هر دو طرف نیز زیاد و کم عدد و مالی معاول از هر دو عدد و هر دو

معاول

شماره وی کرده است از هر دو طرف نیز شش نامی معاول و عدد و
 و اگر مال دو باشد و یا سه و یا چهار و یا دیگر و آنچه با وی باشد و
 و معاول وی باشد همان نسبت که مال را با او زده باشد یا از هر دو که
 مال و در عدد معاول است نسبت شیء را با مال را یکی برابر و یا
 که شیء کمتر که در تمام آن عدد و شیء که با وی است معاول وی است شیء
 که شود یک مال و دو عدد معاول چهار شیء و اگر مال یک کمتر باشد از هر دو
 ضرب باید کرد تا یکی شود و آنچه با وی باشد معاول و یا هر دو را عدد ضرب کند
 حاکم که کونده عدد و نقصان معاول است شیء را مال را در هر دو ضرب کرد و تمام
 لا شود و هر یک از عدد و شیء معاول وی است و با وی است شیء ضرب کرد
 شد حاکم عدد و یک معاول است شیء و اما در علم الحساب **باب**
 اندوختن اصول مسائل سه و چهار و مسائل بطریق هر دو قاطب و اما کده معاول است
 بر دو و قسرت مفرد و قسرت و هر یکی بر سه و قسرت اما مفرد اول است معاول خیر
 خیر را با هم است که چند یا با هم الی دیگر مطلوب است باشد عدد که مال را در هم
 مال است معاول عدد عدد را با مال قسمت کند یا مطلوب حاصل شود و اگر مطلوب خیر
 وی باشد خیر که بر سه و قسرت معاول عدد عدد را بر سه و قسرت کند و مطلوب
 بود اما قسرت اول است و عدد و معاول عدد را با هم است که عدد و هر یک از
 زیاد و کم عدد و یک نصف عدد و از وی نقصان کند خیر این مال بود

دوم مال است و عدد معادل جذر را بخارند و بر یک کنند عدد از وی کنند
 و درین سلسله همیشه عدد یک از بر یک تقفند و ما باشد اگر زیاده ای باشد که
 آنجا مانده جزوی بکند نصف نیز و زیاده کند جذر آن مال شود و اگر زیاده
 سلسله است باید که نقصان کند جذر آن مال شود و سیم جذبت و عدد معادل
 مال اجزاء را نمیکند و یک کند عدد روی افراشته و جذر سلسله بکند نصف جذر
 افراشته جذر آن مال بود **سلسله اول از فوات** اگر پرسند کدام عدد است که
 مثلث وی را در پنج وی ضرب کنی تمام عدد را بدی و سلسله مجهول است
 از انشی نام کرد مثلث وی یک قسم مثلث شی و پنج وی یک قسم مثلث شی است
 در پنج ضرب کردم حاصل یک نام که مال آن معادل یک شی است زیرا که عدد
 فرض کرده ام شی را بر یک داک قسمت کردم حاصل عدد وارده و آن عدد معلوم
سلسله دوم از فوات اگر پرسند کدام عدد است که مثلث وی را در پنج وی
 ضرب کند حاصل و شصت شود درین سلسله مجهول است از انشی نام کرد مثلث
 وی را شصت و در پنج ضرب کردم شصت داک مال معادل شصت مجهول است
 در پنج داک ضرب کردم اما قصد و مفاد و شش آن مال است چون آن عدد را
 فرض کردم مطلوب با جذر آن مال باشد و آن است چهار است **سلسله سوم از فوات**
 اگر پرسند که را بد قسم کنی چنانکه بیشتر را بر یک قسم کنی نصیب یکی بدو برسد و سلسله
 قسمی مجهول است کمتر از انشی فرض کردم قسم مشرمانده الاشی چون نصیب

از فوات

و بر قسم عدد ضرب کنند قسم حاصل شود و درین سلسله شی قسم است
 و در دو که نصیب است ضرب کردم شد و شی معادل ده الاشی ده یک شی نام
 بود و بر طرف زیاده کردم شد شی معادل ده عدد و بر شصت ضرب کردم
 حاصل ده و آن هم کمتر است قسم باشد **سلسله اول از فوات**
 اگر پرسند که از ده را بدو قسم کنی چنانکه هر یک قسم مثل قسم دیگر باشد مجهول است
 قسمی است که انشی فرض کردم و یکری ده و از ده مانده الاشی شی را در پنج ضرب کردم
 ادبالی و آن معادل ده و ده است الاشی شی که نقص است به دو طرف زیاده
 کردم شد مالی و یک شی معادل ده و ده عدد شی را شصت کردم شد نصف شی پنج
 کردم شد پنج مالی و ده و ده زیاده کردم شد ده و ده و بر پنج ضرب کردم
 شصت ضرب کردم و یک کردم باقی مانده و این یک قسم است و قسم دوم نه و در پنج قسم
 اول مثل قسم دوم است **سلسله دوم از فوات** اگر پرسند که را بدو قسم کنی چنانکه
 از فوات یکی در یکی است و یک حاصل عدد در سلسله مجهول است
 قسم را شی فرض کردم قسم دوم باشد و الاشی در یک ضرب کردم حاصل ده و ده
 و این معادل است شصت و یک عدد را مال که ناقص است به دو طرف زیاده
 کردم شد شصت یک عدد مالی معادل ده شی چهار شصت کردم شد پنج و در پنج ضرب
 شصت و از وی بر یک قسم باقی مانده چهار عدد و یک قسم حاصل ده و ده و نصف
 این زیاده کردم شد شصت و این یک قسم است دوم باشد نه و یک و یک

و این قسم است باقی ماندن و این قسم است **مساله** اگر گویند در دو کس
 یک کس بیشتر را که در یک کس است که در دو کس باشد و یکی از این
 یاد کرده است که چون دو عدد را یکدیگر ضرب و جمع کنند مجموع آن
 هر دو عدد مثل ضرب آن دو عدد باشد که در مجموع و تقسیم در سه
 قسمین هر دو است یک قسم را می فرض کردیم دوم باشد و الاشی می ماند
 یک فرد باشد مالی و می ماند دوم باشد و یک کس الا است می ماند یک
 شد صد عدد و مالی الا است می ماند و این مجموع هر دو است یک کس
 در دو الاشی که قسم دوم است ضرب کردیم شده مالی و این مبلغ را در دو عدد
 و این کس ضرب کردیم شد و یک کس و چهار کس می ماند و مالی و این کس
 و این معادل مجموع هر دو است و آن صد عدد و مالی الا است می ماند
 است می ماند که اقصی است بر هر دو طرف زیاد کردیم شد صد عدد و مالی و یک کس
 مالی معادل هر دو کس می ماند و این را در دو کس می ماند و مالی و این
 می ماند یک بار را در دو کس و همت باز آوردن هر یکی را از عدد و می ماند و
 قیمت کردیم آمد همت و چهار عدد و یک کس معادل می ماند و این را در دو کس
 می ماند که مالی است و همت و چهار کس است از وی هر دو کس می ماند
 یکی جزوی که قسم اولی است و همت و چهار کس است زیاد کردیم شد و این قسم
 پنج قسمت و قسم که باقی ماند **مساله** اگر گویند در یک کس که در دو کس

۲۸

یک کس در دو قسم است که در یک کس است که در دو کس باشد و یکی از این
 یاد کرده است که چون دو عدد را یکدیگر ضرب و جمع کنند مجموع آن
 هر دو عدد مثل ضرب آن دو عدد باشد که در مجموع و تقسیم در سه
 قسمین هر دو است یک قسم را می فرض کردیم دوم باشد و الاشی می ماند
 یک فرد باشد مالی و می ماند دوم باشد و یک کس الا است می ماند یک
 شد صد عدد و مالی الا است می ماند و این مجموع هر دو است یک کس
 در دو الاشی که قسم دوم است ضرب کردیم شده مالی و این مبلغ را در دو عدد
 و این کس ضرب کردیم شد و یک کس و چهار کس می ماند و مالی و این کس
 و این معادل مجموع هر دو است و آن صد عدد و مالی الا است می ماند
 است می ماند که اقصی است بر هر دو طرف زیاد کردیم شد صد عدد و مالی و یک کس
 مالی معادل هر دو کس می ماند و این را در دو کس می ماند و مالی و این
 می ماند یک بار را در دو کس و همت باز آوردن هر یکی را از عدد و می ماند و
 قیمت کردیم آمد همت و چهار عدد و یک کس معادل می ماند و این را در دو کس
 می ماند که مالی است و همت و چهار کس است از وی هر دو کس می ماند
 یکی جزوی که قسم اولی است و همت و چهار کس است زیاد کردیم شد و این قسم
 پنج قسمت و قسم که باقی ماند **مساله** اگر گویند در یک کس که در دو کس

در شش نوبت کردیم شصت و چهار بار و ده شش شش کردیم شصت و چهار
 عدد و هفتاد و نه و آن معاد است و شصت عدد است عدد کثر از هر دو طرف
 به جهت باقی ماندن شش معادل آنها عدد از هر دو طرف است کردیم عددی و آن در
 مکیل است باقی مانده و آن و نوزده است **مسئله** اگر کویند کلام عددی است
 اگر عددی یکیند و عددی باقی ماند یک ربع شود در هر یک عدد را مالی فرض کردیم
 عددی یک ربع یک ربعی باقی ماند مالی الاشی یک ربع و ربع در هر یک عدد را مالی فرض کردیم
 و شش عدد و شش کردیم شصت عدد و شش از شش زده و یک مال را عددی فرض کردیم
 معادل مال است الاشی دوم شش که اقصی است بر هر دو طرف زاده کردیم و مال کثر را
 از هر دو طرف چند اقصی باقی ماند یک ربع معادل یک ربع و شش از شش زده
 و نوزده یک ربع شصت کردیم حاصل هر یک یک ربع و آن معادل مال است
 و شش این ضرب کردیم شصت عدد و شش و نوزده از شش زده و شش از شش زده و آن مال
 مطلوب است **مسئله** اگر کویند کلام دو عدد است که حاصل همان ایشان است
 و هر دو عدد ایشان عدد و شش و عددی از شش اقصی دوم و شش عدد باشد
 شش در عددی ضرب کردیم شش شش و مالی معادل عدد و شش و عدد و شش را
 نمیکردیم یک ربع کردیم عدد و شش و عدد و شش و عدد و شش و عدد و شش
 زاده کردیم عدد و شش و عدد و شش و عدد و شش و عدد و شش و عدد و شش
 معادل شش کردیم باقی ماند زاده و آن یک شصت شش با شش دوم بار زده

مسئله اگر کویند کلام عددی است که عددی از هر دو طرف کثر و عددی باقی ماند
 باشد که عددی شصت است این عدد مال فرض کردیم شش از هر دو طرف کثر باقی ماند مالی الاشی
 دو عدد را باقی ماند شش شش کردیم عدد و شش و عدد و شش باقی ماند مالی الاشی
 نصف شش را در شش عدد و شش عدد و شش مالی و آن مال است الاشی هر دو
 شش اقصی زاده کنیم و عدد کثر را مال فرض کردیم شش از هر دو طرف کثر باقی ماند
 شش معادل شش را باقی ماند مالی الاشی یک ربع یک ربع و شش و آن عدد مال است
 و شش عدد و شش کردیم شصت عدد و شش و آن مال مطلوب است **مسئله** اگر کویند کلام
 عددی است که از هر دو طرف کثر و عددی از هر دو طرف باقی ماند که عددی شصت
 از هر دو طرف شش از هر دو طرف شش عدد و مالی فرض کردیم عددی که عددی باقی ماند
 مالی الاشی و از هر دو طرف یک ربع یک ربع و عددی را مالی الاشی زاده
 کردیم شش مالی الاشی دوم شش از هر دو طرف شش شش و عددی شش و عددی شش
 از هر دو طرف شش و عددی شش از هر دو طرف شش و عددی شش و عددی شش
 و آن معادل مال است الاشی دوم شش که اقصی است بر هر دو طرف زاده کردیم و مال کثر را
 از هر دو طرف چند اقصی باقی ماند یک ربع معادل یک ربع و شش از شش زده
 و نوزده یک ربع شصت کردیم حاصل هر یک یک ربع و آن معادل مال است یک شش
 شش عدد و شش کردیم باقی ماند زاده و آن یک شصت شش با شش دوم بار زده
 شش عدد و شش را زاده و شش از هر دو طرف شش از هر دو طرف شش عدد و مالی الاشی

ل

عدد را مال فرض کردم و شش مال روی از دو کم حاصل مال و شش مال
 و شش شاهی چهار جذر آن معادل پنج جذر حاصل است و پنج جذر حاصل است و پنج
 ربع روی کی و آن جذر آن مال معادل است مربع کردم شد یک مال و نه جز آن شایسته
 جز مال و آن معادل است شش و شش مال و شش شاهی را مال که هر است اربعه شش
 باقی مانده اند بر این چهل و شش جز مال معادل شش شاهی را مال است که
 اندیزه و یک بر از باره جزو آن جذر مال است مربع کردم شد صد و هشتاد و هشت
 و هشت و پنج جز صد و هشت و یک جز و آن عدد مطلوب است **مسئله** اگر گویند
 که دو عدد است که ربع اربع دوم ده است و حسن دوم با اول ده یک عدد را شش
 فرض کردم ربع وی از دو کم کردم باقی مانده اند شش شاهی حسن دوم و اول آن
 ربع شاهی بری زیاده کردم شد دو و نوزده بر از دست بری و آن معادل است
 دو عدد که از ربع بر طرف پیدا شد باقی مانده نوزده بر از دست بری معادل است
 عدد شاهی است که در مال صد و شش عدد و شش بر از نوزده جز و ربع آن را
 از ده کم کردم باقی مانده است عدد و هشتاد و نوزده جز و آن دو عدد مطلوب است
باب و **مسئله** اگر هر دو مسأله که بطریق خطایین و جزو فایده
 شود مسأله جدیدین با مسأله قدیمه که از طریق خطایین و جزو فایده
 استخراج شود و چون مسأله قدیمه را حل نمودن آن طریق را که در مسأله
 کرده بود که استخراج توان کرد آن شایسته است **مسئله** اگر گویند که عددی است

مقدار کمتر

باون

که چون من جذر از روی کم کنند باقی ماند و یا چندین جذر روی از آن حاصل شود
مسئله اگر گویند که عددی است که در جذر آن یک عدد و در جذر آن یک عدد و در جذر آن یک عدد
 این حاصل که هر یک عدد مطلوب بود **مسئله** اگر گویند که عددی است که در جذر آن یک عدد و در جذر آن یک عدد
 که چون سه جذر از روی نقصان کنند باقی ماند و یا روی از آن حاصل شود
 بود و است و پنج را در دست کردم شد **مسئله** اگر گویند که عددی است که در جذر آن یک عدد و در جذر آن یک عدد
مسئله اگر گویند که عددی است که در جذر آن یک عدد و در جذر آن یک عدد
 این نشان بر این است عددی جذر و وضع کن و یکی روی از او بر منحل شد
 که در حاصل یک یک یک حاصل است **مسئله** اگر گویند که عددی است که در جذر آن یک عدد و در جذر آن یک عدد
 زیاده کردم شد **مسئله** اگر گویند که عددی است که در جذر آن یک عدد و در جذر آن یک عدد
 باشد **مسئله** اگر گویند که عددی است که در جذر آن یک عدد و در جذر آن یک عدد
 عددی جذر و وضع کن و یکی از روی نقصان کن مربع کن و یک یک **مسئله** اگر گویند که عددی است که در جذر آن یک عدد و در جذر آن یک عدد
 مجز و وضع کردم **مسئله** اگر گویند که عددی است که در جذر آن یک عدد و در جذر آن یک عدد
مسئله اگر گویند که عددی است که در جذر آن یک عدد و در جذر آن یک عدد
 مربع است که حاصل ایشان یک است عددی جذر و وضع کن و یکی از روی
 کنند و منحل شود و هر یک یکی از آن دو عدد جذر با آن حاصل را در آن عدد
 موضع ضرب کنند و دیگر باشد **مسئله** اگر گویند که عددی است که در جذر آن یک عدد و در جذر آن یک عدد
 کردم باقی ماند **مسئله** اگر گویند که عددی است که در جذر آن یک عدد و در جذر آن یک عدد

باشد

مربع کردم شد

چون چنین عددی که گفته شد باقی بماند بر عدد معلوم می زیاده کند و نم و یا
 مخرج کند عدد مطلوب بود **مثال** عددی است مجز و معلوم می از وی که گفته شد
 مجز و باقی بر عدد معلوم می زیاده کردیم **مثال** عدد **۳۴** مخرج کردیم شد **۱۰**
 عدد مطلوب است چون می زیاده کرد باقی ماند **۱۲** و آن مجز و است **مثال**
 اگر کوه عددی است مجز و که خن در عددی زیاده کند از مجز و باشد و اگر
 و اگر نقصان کند باقی مجز و باشد علی طلب باید که چون کبی از کوه و باقی
 عدد معلوم است که حاصل مجز و باشد در آن مجز و کاه اندر مجز و است
 کبی زیاده کردیم عددی در آن کاه و شمس است که از حاصل این عدد شل مغزب کرد
 عدد مجز و مطلوب باشد **مثال** عددی است مجز و که چون می زیاده کرد باقی
 مجز و باشد و اگر نقصان کند باقی مجز و باشد عدد معلوم طلب کردیم که چون
 از وی که گفته شد باقی مخرج قسم کنیم مجز و باشد و آن **۲۷۶** است که این **۶** از
 کم کردیم باقی ماند **۷۲** و شمس کردیم حاصل **۱۲۲** بعد از آن **۱۲** که از شمس مجز و
 کعب **۱۲** کبی روی زیاده کردیم شد **۸۲** عدد کردیم حاصل **۳۳** بر آن نگاه داشت
 کردیم باقی **۱۶** مخرج کردیم شد **۱۶** و آن مطلوب است و اگر عدد مجز و باشد
 در مخرج خود است که در همیشه و کعب می روی زیاده کند مطلوب بود و **مثال**
 عددی است مجز و معلوم می می که می زیاده کرد باقی نقصان کند
 مجز و باشد شمس را در مخرج خود کردیم **۳۰** و آن کبی می روی زیاده کردیم

نقد

مصل **۳۴** و آن عدد مطلوب است **مثال** اگر کوه عددی زیاده کردیم که مجز و
 اگر آن عدد مجز و باشد یا کم باشد و مجز و مخرج کردیم که شمس شود و می زیاده کرد
 مخرج کرد و اگر مجز و باشد و موضع شمس است کبی را از مخرج بکشد و دوم را در
 شازده و چندیم که می زیاده کرد شمس **مثال** کبی شمس **۳۴** و باقی شمس **۱۲** و شمس
 موضع شمس کردیم شد **۴۰** کبی موضع را در مخرج کردیم و موضع دور از
 مصل **۳۳** دوم **۵۷۶** عددان که قسم اول **۸** دوم **۲۲** هر یک
 مخرج شمس کردیم ادا اول **۲۲** دوم **۲۲** مجز و اول **۲۲** مجز و دوم **۲۲** و آن
 مقصود است و اگر عدد مرکب بود از دو مجز و عدد را در شمس و مخرج شمس کند از
 اید و دو قسم کند و در هر قسمی را **۲۵** شمس کند و مطلوب بود **مثال** کبی شمس کردیم
 عدد را بدو قسم کردیم مجز و در آن هر یک است از دو مجز و اول کبی دوم **۲۵** مجز و اول **۲۵**
 مخرج کردیم شد **۲۵** مخرج کردیم ادا اول **۸۱** دوم **۱۶۹** هر یک **۲۵** مخرج کردیم
 ادا اول **۲۵** دوم **۲۵** و آن مطلوب است **مثال** اگر کوه عددی زیاده کردیم که شمس
 قسم کنند آن عدد را زیاده کند حاصل مجز و باشد عدد را همیشه شمس کردیم دوم از
 وی که گفته شد باقی قسم کرده و از آن عدد کم کردیم باقی قسم منتهی بود **مثال** کبی شمس
۱۰۰ را بدو قسم کردیم بدان شرط که کردیم شد **۱۰۰** مخرج کردیم کبی که کردیم باقی ماند **۲۵**
 و آن کم است و شمس **۲۵** باقی بخش بود **مثال** اگر کوه عددی زیاده کردیم که شمس
 که شمس است آن را شمس کبی را شمس آن کم کردیم باقی مخرج شمس کردیم **مثال** کبی شمس

A 4x4 grid with numbers in red ink. The numbers are: Row 1: 10, 4; Row 2: 3; Row 3: 4, 9; Row 4: 7.

از وی فغان کند که با منج کسری که در اول تخمیس کرده باشد هم شکسته
بسیار کند که در عدد نو که در تخمیس اول رسد که تخمیس دوم جری باشد شود
آن عدد را که در فغان کند که تخمیس دوم جری باشد که بهای وی بیشتر
و بهای ایشان قریب که از نهایی کل کم کنند آنکه عددی که پیش از وی بود
بجا بماند و چون فغان کرد که پیش از آن را کرده باشد تا عدد و تخمیس باقی ماند
و جری بهای که بهای ایشان باشد پس عدد فغان را در بهای که در تخمیس شصت
قریب کنند و بهای هر آن که باقی است از وی کم کنند آنچه تا در فصل هر دو است کند
آنچه حاصل از عدد فغانی باشد که بهای ایشان که تا در این دو تخمیس که باقی باشد
فغان باقی باشد و اگر در شصت که فرود می آید فغان که پیش از آن حاصل شده است
کم کنند و آنچه فغانی باقی است کند و بهای وی بر همان است که در تخمیس اول کند
تا عدد و شود مثال درین عدد از چهارم که بهای شصت بهای هر که پیش از
وی است بیستم و در آن چهارم که کم کردیم باقی ماند ۱۰ و چهارم را در عدد
فغان که در شصت رسیده کم شد ۳۰ و بهای فغان که در شصت از وی کم کردیم
باقی ماند ۳۰ و در اول و این عدد تخمیس که در شصت اول ۱۰ و دوم ۱۰۰
طلب کردیم عددی را که چون در تخمیس اول فرست کند تخمیس دوم جری نباشد
آن ۱۰ است از عدد که عدد فغان است کم کردیم باقی ماند ۱۰ و آن عدد که شصت
بهای وی ۳۰ باقی ماند فغان ۱۰ و از آن ۳۰ بهای از نهایی جری که در شصت است

و این کوردم است بهای هر که در بیستم مرتبه است و آن یک دانگ و نیم است
که در کم باقی ماند **۳۴** و هس کی را در دودوم ضرب کردم شد و دو دانگ و یک شش
هم که باقی بهاست از وی کم کردم باقی ماند **۲۷** پنج کسر بر بیستم بنویسید
شد **۱۰۶** عددی طلب کردم که در سه درخت خنجر اول است ضرب کردم از دودوم
جری را دو خوان و **۳۷** است از عدد باقی مرغان که بود **۹۱** که در کم باقی ماند
۵۳ و این عدد طلب است که بهای ایشان یکی است خود بهای ایشان **۵۴**
باقی ماند از مرغان **۳۷** و از نهاده **۱۱** از بهای بیشتر بعد از این است و آن چهار
دانگ است بهای که پیش از وی است بیستم مرتبه در آن هم دانگ است که
باقی ماند **۳** و هس چهار دانگ نازاری و هس که باقی عدد مرغان است
کردم شد **۱۳۸** و پنج در کم که پیش است قیمت کردم اند **۲۵** و دو که باقی
بهای ایشان است از وی کم کردم باقی ماند **۱۳** پنج کسر که در دودوم
طلب کردم که در خنجر اول ضرب کردم شد و هس که باقی را دو خوان
و آن **۲۷** است از عدد باقی مرغان که کسی بود است کم کردم باقی ماند
و این عدد در آن است که بهای وی است **۳** باقی ماند از مرغان **۲۷** و از نهاده
عدد مرغان را بهای که پیش از این است و آن دانگ و نیم ضرب کردم
شد **۱۰۶** و بهای که در دودوم است از وی کم کردم باقی ماند **۲۷** و هس که
اول و دودوم که یک دانگ است قیمت کردم اند **۱۲** و این عدد که باقی ماند

[illegible]

[illegible]

卷之六

از مدت قائم از روی در مثل و مثلش **او** بود و مربع **او** مثل و مثلش قائم
از مدت است که در فاعل جمع است و ضرب **او** که ضلع دیگر است از مثلث
هم از روی در مثل و خودمان مربع **او** است
و این هم مثل و مثلث قائم از روی است
مجموعه این روی در هم از مثلث قائم از روی است
و ضرب **او** است که در از روی است و در مثل
با بر این که چند از هم جمع است که بخاطر بر این نمود است که هر عددی که ضرب
و یا اسم بود و بعد از آن عدد خطی از هم که خطی دیگر است است و وی با خط
بسیار عددی از او که کند و فاعل در موضع ضعیف و دیگر که کند و
و از هر بر خط که کند و از هر ضلع خطی که چند آن می تواند خطی بود که کند و با خط
از هر صدان خط که در آن خط و فاعل و فاعل و فاعل **قال** و هر یک که چند و
و در خط قائم خط **او** ضرب کرد و دان و است خط
او بر وی اما و کرد و مقدار یک عدد بر جمع خط
او یا زد و با کند و کرد و خط **او** نقطه و نقطه **او**
و از آن هم و بعد **او** نصف و از آن هم و از آن خط
موردی از هم با خط و از هر یک که کند و دان و است
و از هر یک که کند و دان و خط و از هر یک که کند و دان و است

ومرارة

دال خوا

222

مكتبة المصطفى
مكتبة المصطفى

مسعود بن محمد
مسعود بن محمد
مسعود بن محمد

مسجد علی بن ابی طالب

100

مستطیل مستطیل مستطیل مستطیل مستطیل

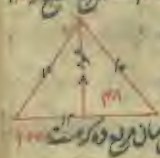
٧٩

Diagram 1: A circle with a vertical diameter and a horizontal chord. The upper segment is labeled "قطعه" (Qut'eh) and the lower segment is labeled "باقیه" (Baqi'eh). The central angle is labeled "زاویه" (Zavi'eh).

Diagram 2: A sector of a circle with a central angle. The central angle is labeled "زاویه" (Zavi'eh) and the radius is labeled "شعاع" (Shua'ah).

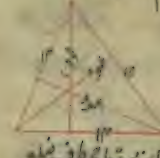
این بود و اما میسلمات که با کرده اند از این محاسبات کتب محاسبی که
در احوال و عروض و سبک بار بار شده نشود محاسبی است که در ادوار سطح متساوی
مستمع خطوط و قاعده باشد در فوق و تحت تاری محاسبی است که قاعده و
سطح است مستقیم خطوط و از این اربع شده و سر وی بقط بار آمده و سطحی که
از وسط این سطح بر آن نقطه مدعو داری خوانند و سطحی است که قاعده
وی و قاعده است و سر وی بقط بار آمده و سطحی که از مرکز قاعده و مد
نقطه مد را از نمود خطوط که بر این سطوح محاسبی است که با و در قاعده است
متساوی بدو طرف در فوق و تحت و سطح وی از قاعده است که از محاسبی
که سطح بدو محیط است و در داخل وی نقطه مد سطحی است که از مرکز آن
بدین سطح رسیده متساوی باشد و هر سطحی که بدین شکل در این سطح باشد

قاعده کم که مقدار مستطقی باشد بطرف ضلع که مربع هر یک از این مستطقی
 از مربع ضلعی که بوی عمل است کم کنند از مربع خود و بوی باقی بماند و بماند
 در نصف قاعده ضرب کنند مساحت بود و از این طریق استخراج شود و در دست در
 کل شدات داده از او باقی مانده است که در ضلع وی را تا آن است و بماند
 و در آنده بوی که مساحت کم از ضلع سیم قاعده فرض کم مستطقی باشد از
 خود نصف از ضلع این ربع نصف قاعده بر آن است این ربع بماند که ۱۱۰۰
 کم کردیم باقی ماند ۶۶۰۰ بقدر این که در این ربع است
 و نصف قاعده ضرب کردیم شد ۳۸۰۰ و این یک است
 و اگر قاعده کمی این دو ضلع مساوی باشد فصل میان مربع در دست
 و مربع در آنده که است ۱۳۳۰۰ بقیه کم ۶۶۰۰ بقدر نصف قاعده ضرب کردیم حاصل
 امر ۲۰۰ نصف قاعده افزودیم شد ۱۰۰۰ و این مستطقی بود و در دست و در ضلع
 قاعده کم کردیم باقی ماند ۱۰۰۰ و این مستطقی بود و در دست و در ضلع
 مربع کنیم شود از مربع در آنده که ۱۳۳۰۰ است کم کنیم باقی ماند ۱۰۰۰ و این ربع بود
 و اگر مستطقی بود و در آن دست ۱۰۰۰ ضلع خود ضرب کردیم و در آن ربع و در آن
 دست ۱۰۰۰ کم کنیم باقی ماند ۱۰۰۰ و این ربع بود و در آن دست ۱۰۰۰ حاصل ۱۰۰۰
 قاعده ضرب کردیم شد ۱۰۰۰ این یک ربع است و در دست ۱۰۰۰ مساوی شد و در دست
 الا ضلعی عادل و اما ضلعی است که یک ضلع وی سیزده است و یک ربع و دو یک ربع



بقی

و این مثلث هر ضلعی که خواهد قاعده شود چنانکه در صورت چهارده را
 قاعده فرض کردیم سیزده را در مثل خود ضرب کردیم حاصل ۱۷۶ باز ده را در یک
 خود ضرب کردیم حاصل ۲۰۰ فصل میان هر دو یک ربع امر ۵۶ بقدر نصف قاعده
 کردیم امر ۲۰۰ نصف قاعده زیاد کردیم شد ۹۰ و این مستطقی بود و در ضلع
 و از نصف قاعده کم کردیم باقی ماند ۱۰۰ و این مستطقی بود و در ضلع
 چو پیشین را مربع کردیم شد ۸۰۰ و ضلع سیم را از این دو ضلع مربع کردیم شد ۳۲۰۰
 فصل میان این دو یک ربع امر ۱۳۳۰۰ و این ربع بود و در دست و در ضلع
 کردیم شد ۲۰۰ و ضلع سیم را از این دو ضلع مربع کردیم شد ۱۴۹۰۰ فصل میان این
 یک ربع امر ۱۳۳۰۰ و این ربع بود و در دست بقدر این که در مربع حاصل امر ۱۰۰۰ و این ربع بود
 و نصف قاعده ضرب کردیم شد ۱۰۰۰ و این یک ربع است
 و اگر ضلع سیزده را قاعده کنیم فصل میان مربع و در ضلع
 باقی بماند ۱۰۰ بقدر نصف قاعده ضرب کردیم حاصل ۱۰۰
 بقدر قاعده افزودیم شود ۱۰۰ و نصف قاعده افزودیم و این مستطقی بود و در ضلع
 دست است که بازه است و از نصف قاعده و نقصان که باقی ماند ۱۰۰ و این مستطقی
 جانب ضلعی که است که چهارده است مستطقی بود و ضلع سیم را مربع کردیم امر ۱۰۰
 از مربع ضلع سیم که در کم باقی ماند ۱۰۰ و این ربع بود و در دست و در ضلع
 و از ضلع سیم که در کم که در کم باقی ماند ۱۰۰ و این ربع بود و در دست



جذروی که قیاس است و نصف قاعده ضرب در کم شد ۲۸ و این کسر شد ۳۰
 و اگر ضلع هر زاویه را قاعده ساریم فصل همان دو مربع باقی بماند حاصل این ۲۷
 و نصف قاعده ضرب در کم شد ۲۸ و نصف قاعده را دو در کم شد ۲۸ و این مطلق
 طرف ضلع هر سمت است نصف قاعده که در کم باقی ماند و این مطلق طرف
 کسر است مربع مطلق هر جانب ضلع هر سمت بود و این مربع مطلق هر کم که باقی ماند
 ۱۰ و این مربع مطلق هر کم که باقی ماند ۱۰ و این مربع مطلق هر کم که باقی ماند ۱۰
 ۱۱ و این مربع مطلق هر کم که باقی ماند ۱۱ و این مربع مطلق هر کم که باقی ماند ۱۱
 و نصف قاعده ضرب در کم شد ۲۸ و این کسر شد ۳۰ و این کسر شد ۳۰
 مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع
 میانه و کسر مکرر کرد و قاعده منور را از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع
 نمود مصلحت منوع بود و مصلحت منوع و مصلحت منوع که در طرف وی و قاعده
 قاعده باشد و اگر مکرر کرد و کسر مکرر از او ضلع که قاعده شود در یک مصلحت منوع
 منوع هر مصلحت منوع که قاعده یک طرف شود و یک قاعده و منوع قاعده
 نهاده باشد از قاعده ساریم سه زاویه آن مصلحت منوع را نهاده باشد از قاعده
 دو قاعده و در مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع
 و این مصلحت منوع است که شرح وی گفته شد و چون بدین مصلحت منوع
 کشت که در مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع

لا اله الا الله

از مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع
 و مصلحت منوع باقی کم کرد و جذروی که مکرر نمود و باشد و اگر مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع
 فصل مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع
 از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع
 آنچه از مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع
 مصلحت منوع که مکرر نمود و باشد و این مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع
 گفته شد و مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع
 الساقین منوع را از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع
 منوع مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع
 ضرب کرد و مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع



کشت است و مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع
 فصل مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع
 ضرب کرد و مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع
 مختلف المصلحت منوع را از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع
 منوع وی و مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع
 مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع را از او به مصلحت منوع
 قاعده ضرب در کم شد ۲۸ و این کسر شد ۳۰ و این کسر شد ۳۰ و این کسر شد ۳۰

و اگر تواند که قطران مربع استخراج کند مربع یک ضلع را تصحیف کند و بگوید
 وی یک ضلع باشد **مسئله** بود تصحیف کردیم شد ۲۰۰ جذری که بود
 اند ۱۳ و این **دانش** است مساحت مستطیل مربعی است که از
 دو ضلع متوازی وی هر یک ده کان است و دوی دیگر متشکل از دو ضلع که
 یک است را در هر یک از دو ضلع که ده شد ۸۰ و این است
 این مربع است و اگر تواند که قطری برساند مربع
 که یک ضلع است با مربع است که ضلع دیگر است جمع کند و جذری یک کند
 قطر بود **مثال** مربع ده بود ۱۰۰ و مربع است بود ۴۳ جمع کردیم شد ۱۴۳
 جذری که بود اند ۱۲ و این قطران مربع است باقی همین قیاس بود و این
دانش است مساحت معین مربعی است که هر ضلعی از وی در کان ۴ و یک
 قطری از وی شازده است و دیگر دوازده بود که
 مساحت نیم نصف شازده را در دوازده ضرب
 کردیم نصف دوازده را در شازده حاصل شد ۹۴
 و این مساحت معین است و اگر قطر معلوم باشد و دیگر
 مربع نصف قطر معلوم را از مربع یک ضلع که کند جذری نصف قطر معلوم بود
 تصحیف کند قطر بود همانکه شازده که یک قطر معلوم است مربع نصف وی
 ۴۳ از مربع ضلع که ۱۰۰ است که کردیم باقی ماند ۲۴ جذری که بود اند ۴



تصحیف

تصحیف کردیم شد ۱۲ و این قطر دوم است **دانش** است مساحت معین مربعی
 که دو ضلع متوازی وی هر یک چهارده است و این
 سیزده و قطر بازده مساحت این مربع مساحت دو مختلف الاضلاع بود
 همانکه در مثلث یاد کرده شده است مساحت آنم و جمع کنیم بقصود و دیگر
 یک مثلث از وی مساحت کردیم شد ۱۳ مثلث دوم مثلث است که در
 شد ۱۴ و این مساحت شش ضلعین بود و دیگر قیاس است و این **دانش**
 مساحت مجموع بود و این است مساوی الساقین است و مختلف الاضلاع
 اگر مساوی الساقین بود مربع نصف قطر همان دو ضلع مختلف را از مربع یک
 که کند از دیگرمان جذری یک کند و نصف مجموع دو ضلع مختلف ضرب کند در
مثال مجموع است که یک از دو ساق وی ده است و یک ضلع وی چهار و دیگر
 تواند که مساحت که چهار ضلع که شری است از شازده که کردیم باقی ماند ۱۲
 بعد کردیم شد ۴ مربع کردیم حاصل شد ۳۴ از مربع یک ساق که ۱۰۰ است که کردیم باقی
 ماند ۴۳ جذری که بود اند ۸ و نصف مجموع دو ضلع مختلف ضرب کردیم شد ۸۰
 و این مساحت شش ضلعین است و اگر مجموع مختلف الاضلاع بود ضلع که شری ضلع
 از دو ضلع متوازی که کند از دیگرمان دوازده تصور کند از مثلثی و این دو ضلع باقی
 دو ضلع مثلث تصور کند و خود آن مثلث استخراج کند و نصف مجموع ضلع ممتد
 و اگر مجموع ضرب کند مساحت بود **مثال** مجموع است که یک ضلع وی چهار است

داخل

و دووم کرده و سوم بازده و چهارم نیز ده و پنجم هم که است که چهار
 ضلع که است از زده که ضلع هر سه است که درم باقی ماند ۱۲۰ از اقله شکست
 تصور کردیم و دو ضلع دیگر یک بازده و دیگر سه ده و ضلع مثلث تصور کردیم
 و چون مثلث تمام که روشن شده است چهارم کردیم باقیمانده ۱۲ در نصف مجموع
 ضلع هر سه که است ۱۱ است هر یک که هم شد ۱۲۲ و این مساحت مجموع است
باب چهارم اندر دانستن مساحت ذوات المثلث ذوات المثلث
 از دو جبهه ای که یا متساوی یا مختلف اند یا مختلف المثلث اما از متساوی
 المثلث باشد نصف قطر دایره که این شکل محیط باشد بدو نصف قطر
 المثلث و بی ضرب کند مساحت بود و اگر مختلف المثلث باشد محیط اطراف
 از نصف کند تا مثلثات و هر جبهه شود پس هر یک را جدا جدا مساحت
 کند و جمله کند حاصله هر یک یک خط و مجموع بود و محسوس که مانی و مجموع
 بدو خط مانی و مجموع و مانی بدو خط مانی و مجموع و مانی و مانی و مانی
دانستن قطر دایره که در یک شکل افتد اگر از یک شکل که در یک
 کند و بهیشتش روی او اند و در ربع ضلع شکل ضرب کند ضلع را بر یک
 آنچه بیرون آید ربع ضلع شکل از روی که کند آنچه ماند ربع قطر دایره بود که در
 شکل اند و روی یک خط از آن دایره بود درین اعمال هر جا که جذر گرفته خواهد
 باصفا یا با جذر بخش منفرجه **مثال** حکایتیم که نصف قطر دایره که در داخل محسوس بود

ل

که هر ضلع از روی پنج باشد سه ضلع که از یک شکل یکی که کردیم باقی ماند ۲۰ در ربع
 شکل ضرب کردیم شد ۲۰۰ شش روی افودم ۱۰۰ در ربع یک ضلع شکل
 ضرب کردیم آمد ۴۰۰ بر قسمت کردیم حاصل آمد ۲۰ ربع یک ضلع از روی که کردیم
 باقی ماند ۲۰ جذری که فرم حاصل آمد ۵۰ و این قطر دایره است که در داخل محسوس بود
 و کسور این اعمال چهار ضلع نسبت و فاق و نسبت نه بجز و مجموع حول نصف



این قطر را در نصف ضلعی المثلث که است
 ضرب کردیم حاصل آمد ۲۰۰ و این مساحت
 مساوی المثلث است ۵
دانستن مساحت مسدود متساوی المثلث
 حکایتیم که مساحت مسدودی که هر ضلعی از روی شش بود و در آن از یک شکل که کردیم
 باقی ماند ۵ در ربع شکل ضرب کردیم شد ۲۰ شش روی افودم حاصل آمد ۲۰۰ در ربع
 یک ضلع شکل ضرب کردیم شد ۱۲۰۰ بر قسمت کردیم آمد ۱۲۰ ربع یک ضلع شکل



از روی که کردیم باقی ماند ۱۰۰ جذری که فرم
 نصف این در نصف یک المثلث مسدود
 که است ۱۰۰ است ضرب کردیم حاصل آمد ۲۰
 و این مساحت مسدود متساوی المثلث است
دانستن مساحت مسدود متساوی المثلث مساحت است که هر ضلع از روی نصف است



۱۱۱

چنانچه که مساحت کم قطر دار که در شکل افند
 استخراج کردیم **۱۱** نصفان در نصف شکل
 اضلاع مربع که **۲۳** است ضرب کردیم حاصل
 آمد **۱۱** و این مساحت این مربع است
و اثبات مساحت مثلث متساوی الاضلاع همیشه است که هر ضلع از وی
 چنانچه که مساحت کم قطر دار که در شکل افند
 استخراج کردیم **۱۱** نصفان در نصف شکل
 اضلاع مربع که **۲۳** است ضرب کردیم حاصل آمد
 و این مساحت مثلث متساوی الاضلاع است

این مقدار کفایت است باقی برین قیاس بود **و اثبات** مساحت **دوازده**
الاضلاع بطریق دیگر اعدادی که استخراج کرده آمدیم تحت دوات الاضلاع
 حاکم مربع مکمل را درین اعداد ضرب کنند مساحت شود و اعدادی است
 از جنس نامعشر صحیح بر بند نه ثبت اعداد و دقایق و فوائد حاصل اعداد و محاسبات
 مدس **۲** **۱۱** **۲۳** **۴۳** **۷۳** **۱۱۳** **۱۶۳** **۲۳۳** **۳۶۳** **۵۲۳** **۷۳۳** **۱۰۹۳** **۱۶۷۳** **۲۵۲۳** **۳۷۹۳** **۵۶۲۳**
مثال چنانچه که بدین اعداد و مساحت کنیم این مربع مکمل را که پیش ازین است
 این معلوم شده است و این همانست که هر یک یک ضلع مکمل را در عدد وی
 ضرب کردیم حاصل آمد مساحت **۲۳** **نوبت** مساحت **۱۱** **۲۳** **۴۳** **۷۳** **۱۱۳** **۱۶۳** **۲۳۳** **۳۶۳** **۵۲۳** **۷۳۳** **۱۰۹۳** **۱۶۷۳** **۲۵۲۳** **۳۷۹۳** **۵۶۲۳**

خط